

قبل از شروع



میگویند از رنگها آواز



حسین احمد امیر

BEFORE  
THE  
BEGINNING



قبل از شروع  
میگوئد ارتکا آوا از **Miguel Ortogo Alvarez**  
ترجمه حسین اقدامی  
انتشارات درفک. خیابان انقلاب. شماره ۱۳۳۸  
چاپ اول، ۱۳۵۸  
طرح جلد از مرتضی نبی‌پور

# قبل از شروع

(مأموریت ویژه)

میگوئید ارتقا آلودارز

حسین اقدامی

ياسپاس از دوست هنرمندم ، مرتضی نبی پور ، که  
عطر تازه گلهاي رنج خلقش را خوب ميشناسد .

ح . ۱

من بخشیدم آنچه را  
که میخواستم و میبایست ،  
تا دیگران زنده بمانند .  
وقتیکه گلوله‌ها  
قلبم را از طپش انداخت  
و خون  
برگلو گاهم جاری شد  
در نیافتم که آیا خون بود ،  
یا شعله‌ای سرخ ؟  
یا مرگی ساده  
که به زندگی می‌نشست .  
یکسانند :

روپاهای ما !

مرگ من !

زندگی تو !

یک شعله !

همه یکسانند !

«لنگستون هیوز»

## «خلاصه آخرین گزارش از صورت وضعیت پرسنلی»

۱- اسم :	پی پروا .
اسم پدر :	خورخه ۲ .
شهرت :	دیاز ۳ .
درجه نظامی :	استوار یکم .
پست نظامی :	درجه دار ارشد واحد تفنگداران گارد زرهی .
محل خدمت :	پایگاه زرهی شمالشرق .
تاریخ تولد :	۱۱ اکتبر ۱۹۲۰ . (۵۲ ساله)
محل تولد :	شهر وینورما ۴ - ایالت کامتلون ۵ .
آغاز خدمت :	۱۵ ژانویه ۱۹۴۶ . (۲۶ سال پیوسته)
وضعیت تاهل :	متاهل . زمرده . دارای یک پسر .
کیفیت خدمت :	مثبت .

1. Piero

2. Jurje

3. Dias

4. Vinorma

5. Castellon

۲- اسم : رودریگو ۱ .  
 اسم پدر : گومز ۲ .  
 شهرت : واله ۳ .  
 درجه نظامی : استوار یکم .  
 پست نظامی : سرپاسدار واحد گشتی گارد پیاده .  
 محل خدمت : پایگاه رزمی شمالشرق .  
 تاریخ تولد : ۵ ژوئن ۱۹۲۸ . (۴۴ ساله)  
 محل تولد : شهر په‌رالتا ۴ - ایالت ناوارا ۵ .  
 آغاز خدمت : ۱۵ ژانویه ۱۹۵۲ . (۲۰ سال پیوسته)  
 وضعیت تاهل : دارای زن و دو دختر .  
 کیفیت خدمت : مثبت .

مکان : شهر روزازا ۶ - ایالت گئرونا ۷ .  
 زمان : اواخر تابستان ۱۹۷۲ .

- |            |            |           |
|------------|------------|-----------|
| 1. Rodrigo | 2. Gomez   | 3. Valera |
| 4. Peralta | 5. Navarra | 6. Rosas  |
| 7. Gerona  |            |           |

پرده اول



---

## صحنه

---

- داخل يك رستوران درجه دو .  
رودریگو و پی پرو پشت يك میز نشسته اند . روی میز  
تعدادی بطری خالی آبجو بچشم میخورد .  
هر دو ، نیمه مست اند .
- پی پرو      به چی زل زدی ، رودی ؟ یاالله پسر ! آبجویت را  
بیانداز بالا .
- رودریگو      گمانم دیگر بس باشد .  
پی پرو      دست بردار ! گمانم بس باشد دیگر چه صیغه ایست ؟  
یاالله ، یاالله ، امشب مهمان منی .
- رودریگو      باور کن پی پرو ، آنقدر خوردم که دیگر دارد از گوش  
و دماغم میزند بیرون . دیگر نمیتوانم بخورم .
- پی پرو      بگذار يك چیزی برایت تعریف کنم . ناپلئون میگفت  
که لغت غیر ممکن ، يك لغت فرانسوی نیست .  
منهم میگویم جمله دیگر نمیتوانم آبجو بخورم ، يك  
جمله اسپانیایی نیست . دروغ میگویم ؟ من خودم

هر وقت که پای آبجو می‌نشینم ، آنقدر میخورم تا اینکه احساس کنم تبدیل شده ام به يك بشکهٔ پلمپ شدهٔ آبجو . میدانی چرا اینکار را میکنم ؟ برای اینکه معتقدم هیچکسی بیشتر از بشکه‌ها نمیتواند قدر و قیمت آبجو را بشناسد . دروغ می‌گوییم ، ها ؟

رودریگو

چه میگوئی پی‌یر ؟

می‌گوییم که امشب هرچقدر که پای این میز بخوری از کیسهٔ همکاری است . پس سنگ تمام بگذار .

پی‌یر

نه پی‌یر ، ممنونم . حواسم منگوش است ، نمیدانم از آبجوست یا از ....

رودریگو

از چیز دیگری است . من بهات قول میدهم . آبجو هیچ بلائی سر آدم نمیآورد . تا بحال دیدی که آبجو سر کسی بلا آورده باشد ؟ ها ؟ تا حالا دیدی ؟

پی‌یر

بنظرم دیده باشم .

رودریگو

حتماً اشتباه دیدی ، از من بشنو . تنها بلائی که آبجو میتواند سر آدم بیاورد اینست که عمرش را زیاد کند . اینهم که بلای بدی نیست ، مگر نه ؟ (می‌خندد) بلای بدی است رودریگو ؟

پی‌یر

(بالوانش بازی بازی میکند) نه ، بلای بدی نیست .

رودریگو

( خندان ) فی الواقع بلای خوشگلی هم هست . پس بیا بگذاریم این بلا سرمان بیاید ، چطور است ؟ ( لیوان خودش را پر میکند ) بهجنب پسر ! يك لیوان از من عقبی . آنوقت عمر من از مال تو درازتر میشودها ! ( خندهٔ شدید . لیوانش را برمیدارد ) باز که معطلی . هی

پی‌یر

ببین ، بدترین بلائی که می‌شود سر يك بطر آبجوی  
تگری آورد اینست که آدم آنرا بریزد توی لیوان و  
موقع خوردنش آنقدر فس و فس کند تا که کاملاً از  
دهن بیفتد .

رودریگو      باشد پی‌برو ، بعداً می‌خورم . تو مشغول باش .

پی‌برو      هی رودی ، مگر ما دوتا نیامدیم اینجا که باهمدیگر  
می‌بزنیم و خوش باشیم ، ها پسر ؟

رودریگو      چرا پی‌بر ، آمدیم . اما تا کی ؟

پی‌برو      تا هر وقت که دل‌مان بخواهد . کسی جلویمان را

می‌گیرد ؟ گوش کن ، من خوش ندارم موقعی که مشغول  
می‌زدن هستم ، همپاله ام مشغول فکر کردن باشد .  
می‌فهمی که ؟

رودریگو      آره ، می‌فهمم . اما دیگر باید بروم .

پی‌برو      بروی ؟ کجا بروی ؟ آقا را باش ، می‌خواهد برود !  
بروی که چکار کنی ؟

رودریگو      معذرت می‌خواهم پی‌برو ، دست خودم نیست ،  
ناراحتم .

پی‌برو      از چی ناراحتی ، از دست آبجو ؟

رودریگو      البته که نه ، این چه حرفی است میزنی ؟ چرا باید  
از دست آبجو ناراحت باشم ؟

پی‌برو      منم همین را می‌گویم ، دلیلی ندارد . تازه ، پولش

را هم که تو نمیدهی ، من می‌سلفم . پس بجای اینکه  
ناراحت باشی ، بساید خیلی هم خوشوقت شده  
باشی ، ها ؟

- رودریگو درست است پی‌یر، ازت ممنونم که مهمانم کردی. اما ناراحتی من از بابت چیز دیگری است. دخترم... چی؟
- پی‌یرو رودریگو دخترم.
- پی‌یرو کلودیا؟ چی شده؟ خاطر خواه هم‌کلاسیبش شده؟ اینک‌ه ناراحتی ندارد. امل نباش پسر!
- رودریگو نه پی‌یر، کلود نه، سوفی<sup>۲</sup>
- پی‌یرو سوفیا دیگر چه‌اش شده؟ مریض است؟ بدجوری.
- رودریگو چه‌اش است؟
- رودریگو چه بگ‌ویم؟ تب، لرز، سردرد. بیخوابی، اورا کلافه کرده و اوهم، مارا.
- پی‌یرو سرما خورده؟
- رودریگو کاش سرما خوردگی بود.
- پی‌یرو حتماً سرما خورده. این عوارضی که گفتی، همه‌اش علامت سرما خوردگی است.
- رودریگو منم اولش همین فکر را می‌کردم. اما سرما خوردگی نیست.
- پی‌یرو چرا، چرا، ازمن بشنو پسر. حتماً سرما خورده. این خص‌لت «روزاز»<sup>۳</sup> است. تو دیگر باید اینرا فهمیده باشی. فی‌الواقع توی این شهر فقط از روی همین چیزهاست که میشود فهمید پائیز شده. آفتاب،

1- Clauqia 2- Sophia

۳- شهری در ایالت گترو نا Gerona واقع در شمال شرقی اسپانیا،

در کرانه مدیترانه م.

داغ ، خلیج<sup>۱</sup> ، روبراه . درختها ، سبز . بیرون از خانه‌ها ، همه لخت و پتی راه میروند اما آنور قضیه چیست ؟ هیچی ! توی هر خانه یک نفر زکامی افتاده . به این میگویند پائیز روزاز ، نه ؟ چیزی نیست رودی . تا حالا دیدی کسی از زکامهای روزاز مرده باشد ؟ ها ، تا حالا دیدی ؟

رودریگو      سرما خوردگی نیست پی‌رو ، گفتم که . بردمش پیش دکتر ، گفت سرما خوردگی نیست .

پی‌رو      کدام دکتر ؟ شرط می‌بندم اهل این شهر نباشد . اگر اینجائی بود با یک نظر میتوانست زکام فصلی اینجا را تشخیص بدهد .

رودریگو      ولی زکام نیست پی‌رو ، خودش این را گفت .  
پی‌رو      دکتره گفت ؟ عجیب است . اودیگر چه جور دکتریه است ؟ لابد باز رفتی پیش دکتر «آه رو» ی<sup>۲</sup> خل و چل ؟ همه مردم میدانند که نباید پیش او بروند رودی آن یارو یک بیطار تمام عیار است . فقط بدرد سگک -  
توله های ریغو میخورد .

رودریگو      او که یکسالی میشود از این شهر رفته ، حواست کجاست ؟

پی‌رو      باید میبردیش پیش دکتر «هامپتون»<sup>۳</sup> ، همان آمریکائیه .

---

۱- اشاره به خلیج روزاز Golf of Rosas واقع در منفصل خلیج

لیون ( Lion ) فرانسه و دریای مدیترانه . م

2- Lerroux    3- Hampton

رودریگو      هامپتون دندانپزشك؟ بیماری سوفی چه ربطی به او دارد؟

پی پرو      دندانپزشك باشد، چه عیب دارد؟ عوضش از بهترین دکترهای متخصص اینجا هم واردتر است.

رودریگو      بردمش پیش دکتر «وی یه گاس»<sup>۱</sup>. همین امروز صبح.

پی پرو      ها! جناب سرهنگگ وی یه گاس، قصاب بیمارستان خودمان. باز خوبست. همینقدر که نظامی است میتوانم به نظرش اعتماد کنم. خوب چی گفت؟ او هم معتقد بود که سرما خوردگی نیست؟

رودریگو      او فقط گفت که نمیداند چه بگوید.

پی پرو      فکر میکنم این بدترین نسخه ایست که تا امروز برای

کسی نوشته است. مگر نه رودی؟ فکرش را بکن.

یک دکتر به آدم بگوید که نمیداند چه باید بگوید.

واقعاً مسخره است. خوب، اگر او نمیدانست چه

باید بگوید، تو میخواستی به اش بگوئی که چه

باید بگوید.

رودریگو      من بگویم؟

پی پرو      پس چی! من اگر جای تو بودم، برمیگشتم و میگفتم

معلومست که چه باید بگوئید جناب سرهنگگ دکتر

وی یه گاس. شما باید بگوئید که این طفلکی سوفیای

ما چه مرضی دارد.

رودریگو      نه پی پرو، موضوع سر این است که نتوانست مرض

سوفی را تشخیص بدهد.

- پی‌یرو واقعا نتوانست؟ از يك پزشك نظامی بعید است. حالا  
خیال داری چكارش کنی؟
- رودریگو می‌برمش مادرید<sup>۱</sup> همین یکشنبه.
- پی‌یرو خوب کاری می‌کنی. حقتش هم همین است. طفلکی  
سوفیا! حالا کجاست؟
- رودریگو کجا می‌خواهی باشد؟ توی خازنه افتاده.
- پی‌یرو پس حسابی بستری است؟
- رودریگو حسابی، حیوانکی!
- پی‌یرو خیلی خوب رودی. آبعویت را سربکش تا برویم  
سراغش.
- پی‌یرو باهم؟
- رودریگو پس چه خیال کردی؟ من پدر تعمیدیش هستم، مگر  
یادت رفته؟ اگر من تسوی يك همچین حالتی نروم  
عیادتش، مردم چه میگویند؟ نمیگویند این یارو دیگر  
چه جور کاتولیکی است! بخور، آبعویت را بخور  
راه بیافتیم. چند تا بطری هم با خودمان می‌بریم که  
همان کنار سوفیامشغول باشیم. چطور است، هاپسر؟  
هم او را از تنهایی در می‌آوریم، هم برنامه خودمان  
را دنبال می‌کنیم. فکر خوب است، مگر نه؟
- رودریگو ولی پی‌یرو، سوفی تنها نیست. زخم پیشش است.  
همینطور کلودیا.
- پی‌یرو دی‌گر بهتر! همه دورهم جمع می‌شویم، صفایش  
بیشتر است. تو کار آبعویت را بساز تا من چند تا

بطری یدکی سفارش بدهم (نیم خیز میشود)  
يك دقیقه صبر کن . ما که نمی دانیم بیماری سوفی  
چیست . اطاقش را از اطاق کلود جدا کرده ایم . معلوم  
که نیست ، شاید مرضش مسری باشد .

رودریگو

مسری ؟ (مکت) فکر خوبی کردید که قرنطینه اش  
کردید . اگر واگیردار باشد ، کار همه تان بیخ پیدا  
می کند . (مکت) پس اول هرچقدر که خواستیم ،  
همینجا میاندازیم بالا ، بعد می رویم عیادتش . موافقی ،  
هاپسر ؟

پی پرو

نه دیگر ، گمانم دیگر کافی باشد . باید بروم .

رودریگو

کجا بروی ؟ منم میخوامم باتو بیایم عیادتش .  
بگذارش برای بعد ، پی پر . امشب دیگر دیروقت  
است . لابد تا بحال به ضرب يك مشت قرص خواب  
و دواي مسکن توانسته يك خرده راحت بگیرد .  
بهتر است مزاحمش نشویم .

پی پرو

رودریگو

ها ، پس ممکن است خوابیده باشد ؟ خوب ، این  
يك حرفیست . پس تو اگر می خواهی بروی ، برو .  
اما اگر سوفیا هنوز بیدار بود ، سلامم را به اش برسان ،  
بگو که چقدر دلم میخواست بیایم عیادتش ، ولی تو  
نگذاشتی .

پی پرو

باشد پی پر . (آهنگ رفتن می کند) فردا توی پایگاه  
می بینمت .

رودریگو

(مانع از برخاستن او میشود) اما يك دقیقه صبر کن . اگر  
سوفی حالا خوابیده ، پس تو چرا اینقدر برای رفتن

پی پرو



## عجله داری؟

راستش، اینجا دلم قرار نمی‌گیرد .  
حقیقت هم همین است . نباید هم بگیرد . برو ، برو ،  
شاید یکوقت بتو احتیاج داشته باشند ، بهتر است که  
دم دستشان باشی . باشو برو . از بابت بقیهٔ آجیویت  
هم دل‌سوایس نباش (چشمک میزند) خودم ترتیبش را  
می‌دهم .

رودریگو

پی‌رو

ممنونم پی‌رو . از بابت همه چیز امشب ممنونم .  
فراموش کن پسر . من و تو کی از این حرفها باهم  
داشتیم؟ برنامهٔ امشب من و تو، همین‌جا تمام میشود .  
بقیه‌اش را يك شب دیگر دنبال می‌کنیم . انشالله تا  
بعد از خوب شدن سوفیا . از حالا به بعد من خودم به  
تنهایی ادامه می‌دهم .

رودریگو

پی‌رو

حال امشب من که کسالت نکرد پی‌رو ، هان ؟  
مگر من حالت را نمی‌فهمم رودی ؟ این دیگر چه  
جور تعارفیست ؟ ما که تازه امروز بهمدیگر معرفی  
نشدیم که از این صحبت‌ها می‌کنی . برو به کارت  
برس ، سلامت . فقط می‌خواهم يك سؤال خصوصی  
ازت بکنم . خوش دارم رو راست به‌ام جواب بدهی .  
صاف و پوست‌کنده ، مثل يك دوست قدیمی . قول  
می‌دهی ؟

رودریگو

پی‌رو

چه سؤالی؟

رودریگو

تو اول قول بده . مثل يك دوست صمیمی جوابم را  
می‌دهی ؟

پی‌رو

- رودریگو      چه قولی ؟
- پی‌برو      که صاف و پوست‌کنده جوابم را بدهی .
- رودریگو      قول می‌دهم .
- پی‌برو      مثل يك دوست صمیمی قدیمی ؟
- رودریگو      صمیمی و قدیمی ، چرا که نه ؟
- پی‌برو      بارك‌الله پسر خوب . حال شد يك چیزی . ببینم ، تو گفتی که همین یکشنبه سوفیا را برمی‌داری می‌بری مادرید ، درست شنیدم ؟
- رودریگو      آره . چاره دیگری ندارم .
- پی‌برو      درست است ، چاره دیگری نداری . حالا بگو ببینم ، بقیهٔ عهت و عیالت را هم با خودت می‌بری ؟
- رودریگو      کلودیا را نه ، از کلاسش وامی‌ماند . ولی آنا ، تصمیم با خودش است . گمان نکنم دخترش را توی يك همین هیچایی تنها بگذارد .
- پی‌برو      حقش هم همین است . ولی رودی ، تو از پس اینهمه مخارج برنمی‌آئی ، فکرتش را کردی ؟
- رودریگو      چاره چیست ! هرطور شده باید ببرمشان .
- پی‌برو      من که نمی‌گویم نبریشان پسر . می‌پرسم پولش را داری ؟
- رودریگو      بجور می‌کنم .
- پی‌برو      ببین رودی ، حالا دوست بودی و شمکار بودن من و تو بکنار . قدیمی و صمیمی بودن هم هیچ . از همهٔ اینها گذشته ، من پدر تعمیدی سوفیا هستم . یعنی

### 1. Anna

گرفتاری او گرفتاری منم هست . پس اگر کیسه‌ات  
خالی است ، میتوانی روی کمک من حساب کنی .  
من همیشه روی تو حساب می‌کنم پی‌رو . این که دفعه  
اولم نیست .

رودریگو

نه ، رودی ، نه . اینطور نه . دارم بی‌تعارف حرف  
میزنم . شما می‌خواهید تا مادرید بروید . این خودش به  
تنهایی کلی خرج برمی‌دارد . بعدش هم هزینه دوا و  
درمان داری . من می‌دانم که نرخ این چیزها توی  
مادرید چقدر بالاست . خوب ، همه این کارها احتیاج  
به مایه دارد ، پول نقد ، خودت این پول را داری ؟  
خودم که نه ، ولی جور می‌کنم .

پی‌رو

رودریگو

چطوری ؟ از طریق آنا ؟

پی‌رو

اوه نه . او وضعش از من بدتر است .

رودریگو

پس قرض و قوله ؟

پی‌رو

چاره چیست . مجبورم هرطور شده ببرمشان .

رودریگو

می‌دانم که مجبوری . حقش است ببریشان . منتهی  
می‌گویم اگر احتیاج به قرض داری ، خوب چرا  
چیزی بمن نمی‌گوئی ؟ ها پسر ؟ آنهم به من که پدر  
تعمیدیش هستم . مگر نیستم ؟

پی‌رو

البته که هستی . ازت ممنونم که اینقدر بفکر من و  
سوفی هستی . واقعاً ازت ممنونم . هیچوقت این  
همدردیت را فراموش نمی‌کنم .

رودریگو

همدردی بدون همکاری چه فایده دارد ؟ من دارم به

پی‌رو

تو پیشنهاد کمک می‌کنم . خوب ، چه می‌گوئی ؟  
رودریگو نه بی‌پر ، لازم نیست ، قبلاً جورش کردم .  
مسئله‌ای نیست .

بی‌پرو پس قبلاً جورش کردی ؟ باشد . اما با این کارهایت  
دلخورم می‌کنی . واقعاً که دلخورم میکنی .

رودریگو متأسفم قصد نداشتم دلخورت کنم . نمیدانم چرا این  
حرف را میزنی .

بی‌پرو خیلی هم خوب میدانی که چرا دلخورم میکنی .  
احتیاج به پول داری اما چیزی بمن نمی‌گوئی . می‌روی  
قرض می‌کنی اما نه از من که هم دوست قدیمی تو هستم  
هم پدر تعمیدی دخترت . می‌روی دستت را پیش  
کسانی دراز می‌کنی که هیچ معلوم نیست اهل چه  
فرقه‌ای هستند . تازه معلوم هم نیست که با همان اولین  
تقاضا ، بهات جواب مثبت بدهند و مچلت نکنند .  
خوب ، این کارها چه معنی می‌دهد ؟ هاپسر ؟ این چه  
معنی می‌دهد ؟

رودریگو اوه ، نه . اینطورها هم نبود . بمحض اینکه ازشان  
تقاضا کردم ، قبول کردند . رویم را زمین نیانداختند  
باورکن بی‌پر .

بی‌پرو گیرم اینقدرها هم که تومی‌گوئی ، لوطی باشند .  
اما این فقط يك قسمت قضیه است . سر پس‌دادنش  
چی ؟ فکر نمی‌کنی سر پس‌گرفتن قرضشان کچلت  
کنند ؟ من این مردم را خوب می‌شناسم . همه  
عوضی‌اند . هیچ چیز زودتر از پول قرض دادن

پشیمانان نشان نمیکنند برای هیچ چیز هم مثل موقع پس گرفتن پولشان بهانه تراشی نمیکنند. اما اگر از من قرض بگیری، هیچوقت نمیآیم توی آب و آتش یقعات را بچسبم که پولم را پس بده. تا بحال دیدی بابت طلبم به کسی رو بیاندازم، ها؟ می خواهم راستش را بگوئی.

رودریگو

نه، تو از این اخلاقها نداری.

دیگران چطور؟ آنهایی که از شان دستی گرفتی چطور؟ از کجا می دانی به وقتش روز گارت را سیاه نکنند؟ فقط کافی است يك کمی پرداختش را عقب بیاندازی تا ببینی چطوری موی دماخت می شوند.

پیرو

نه پیرو. آنهایی که از شان دستی گرفتم، باین بدیها هم که تو می گوئی نیستند. منکه یادم نمی آید هیچ سماجتی بخرج داده باشم. خیلی دوستانه تقاضایم را قبول کردند. تازه، از آن گذشته، نمیگذارم کار به چنین جا هسائی بکشد. در اولین فرصت، فوری طلبشان را می دهم. خیلی زودتر از آنچه که فکرش را بکنی. بهات قول می دهم، چندان طول نمی کشد.

پیرو

چطوری؟ هی می گویند خیلی زود، آخر از کجا؟ فکرش را کردم. با تفنگک بی فشنگک کسه به شکار نمی روم پیرو. حتماً حسابش را کردم. نمیگذارم طلب دیگران بیخ ریشم بسانند.

پیرو

رودریگو

چه فکری؟ هاپسر؟ چه حسابی؟ خیال داری وقتی

پیرو

رسیدی مادرید، بروی کازینوی «مایورکا» توی بازی رولت برنده بشوی؟ ها، فکر و حسابت همین است؟ حرفهای عجیبی می زنی. فکر کردی برای چی دارم میروم، تعطیلات کریسمس؟

رودریگو

منهم همین را می گویم دیگر. داری می روی دنبال بدبختی، یک بدبختی پرخرج. اما مایه اش را قرض کردی و می گوئی فوری پس می دهم. من فقط دارم می پرسم: چه جوری؟ از کجا می آوری که پشش بدهی؟ اینکه سوال بزرگی نیست تو هی از جوابش طفره می روی.

پی پرو

آن ۹ نفر خرابکار «باسکی»<sup>۲</sup> که ماه مه آوردندشان اینجا یادت هست؟

رودریگو

همان کله خرهای سرخ<sup>۳</sup>؟

پی پرو

---

۱- Majorca همچنین نام یکی از جزایر اسپانیا، واقع در دریای

مدیترانه م.

۲- Basque باسکها یک قوم ۶۰۰ هزار نفری بودند که از زمانهای

بسیار قدیم در دو سوی دامنه جبال غربی پیرنه و در ساحل جنوب شرقی خلیج بیسکای می زیسته اند. نژاد آنان کاملاً متفاوت با نژادهای مشخص اروپاست و زبان آنان نیز، زبانیست خاص که اصولاً از سایر زبانهای اروپا جداست (۸۰۰ هزار نفر در فرانسه و بیش از ۵۰۰ هزار نفر در اسپانیا به زبان باسکی تکلم می کنند). این سرزمین از نظر سیاسی به دو بخش مجزا، یک بخش فرانسوی (شامل ایالات لا بورو، باسه، سوله و ناوارا)، و یک بخش اسپانیایی (شامل ایالات ناوارا، آلاوا، ویزکایا، گوی پوزکوآ) تقسیم شده است.

در اواخر قرن نوزدهم زمانی که اسپانیا آغاز به صنعتی شدن کرد وسیله زیادی طلبان در سرتاسر کشور برآه افتاد، ناراضائیها در باسک شدت گرفت. تا این زمان باسک چه در زمینه کشتی سازی (بخاطر جنگلهای بلوط منطقه)

## رودریگو آره ، همان کله خرهایی که خیال داشتند به زندان گمرون حمله کنند و زندانیهارا فرارشان بدهند .

بیسکای) و چه در زمینه استخراج معادن (بخاطر معادن عظیم سنگ آهن در بلبائو) از شهرتی فراوان برخوردار بود . در آغاز قرن بیستم ، ۴۵ درصد کلیه کشتی های تجاری مورد نیاز اسپانیا و تقریباً کلیه محصولات آهن این کشور ، از منطقه باسک تأمین می شد .

از مشخصات آشکار ودائمی این جامعه از دورانهای خیلی پیشتر ، علاقه شدید به مذهب ، استقلال سیاسی و خود مختاری بوده است . لیکن از آنجا که تقاضای خود مختاری باسک تا اوائل این قرن همواره از راه مذاکره و بطریق مسالمت آمیز مطرح می شده لذا درست به خاطر همین ملایمت و میانه روی ، هرگز جدی گرفته نشد .

تا این زمان روابط باسکها با دولت مرکزی براساس مقرراتی استوار بود که مطابق با آن ، باسکها در چهار چوب سیستم استقلال مالیاتی خاصی ، مالیاتهای خود را رأساً وضع و دریافت می کردند و سهم معین وثابتی از آن را نیز به دولت مرکزی می پرداختند . در ۱۹۳۳ ، مقارن با انتخاباتی جهت تعیین فرماندار های سه ایالت بیسکای ، گوی پوز کسوآ و آلاوا ، دولت مرکزی اینگونه انتخابات را غدنغ اعلام کرد . انتخابات ، علیرغم ممنوعیت ، اجرا شد و دولت ، برای ابطال آن ، انتخاب شدگان را توقیف کرد . در اثر این حوادث ، یک رشته تظاهرات و اعتصابات گسترده در باسک بظهور رسید . حکومت مرکزی ، سیستم مالیاتی منطقه ای را الغاء کرد و به قوای نظامی خود بر علیه باسکها آماده باش داد .

در ۱۹۳۴ مسئله تمایلات استقلال طلبانه باسک حالتی کاملاً جدی بخود گرفت و مخالفت های رژیم جمهوری با این مسئله ، به این جنبش حالتی جهشی بخشید .

تابستان ۱۹۳۶ فرانسیسکو فرانکو علیه حکومت قانونی اسپانیا کودتا کرد و در پی آن ، خونین ترین جنگ منطقه ای بنام جنگ داخلی اسپانیا برافزاد . ( اسپانیا در این جنگ سه ساله با اندازه آمان در جنگ بین الملل اول تلفات داد ) . پس از شروع جنگ داخلی ، باسکها با بسیج تمام عناصر آزادیخواه ، بقصد تعیین تکلیف نهائی خویش ، نهضت عظیمی را در جهت خود ←

## پی‌یرو رودریگو      خوب، این چه ربطی به کار تو دارد؟ دادگاهشان هشتم نوامبر تمام می‌شود .

→ مختاری سازمان دادند که مرکز آن در گوئر نیکا بود. این نهضت موفق شد که در اول اکتبر ۱۹۳۶ اساسنامه خود مختاری باسک را بتصویب رسانده و جمهوری جدید باسک بنام اوزکادی را تشکیل دهد .

آنهائی که همه چیزشان را در چنین تجزیه هائی از کف میدادند ، سخت دچار نگرانی گشته و دولت مرکزی را تحت فشار قرار دادند . توسل به زور و برخورد خشونت آمیز ، راهی بود که مورد قبول و پیشنهاد آنان بود . نتیجتاً در ۱۹۳۷ ژنرال فرانکو ارتش خود را به باسک گسیل داشت و این جنبش استقلال طلبانه را درهم شکست .

از ۱۹۳۷ که فرانکورسمماً در رأس حکومت اسپانیا قرار گرفت تا ۱۹۶۰ که جنبش آزادیخواهان باسک اوجی تازه بخود دید ، اهالی باسک همواره شدیدترین سرکوبها و سنگین ترین ضربات را متحمل گشته‌اند . کشتار باسکها به دست فالانژیستها در طی این سالها ، فصل جدیدی از جنایات تاریخی را پیش روی بشر گشوده است .

در سال ۱۹۶۰ روحانیت محلی و کارگران باسکی بقصد حمایت از جنبش آزادیخواهان ، به مقابله با حکومت مرکزی برخاستند . روحانیت علناً به اعتراض علیه سانسور و خفقان و به انتقاد از روشهای دژخیمانه پلیسی پرداخت و کارگران نیز در پی تقاضا برای ترمیم دستمزد و تأمین مسکن و سایر خواستههای صنفی ، چه در منطقه صنعتی بیلباو و چه در منطقه معدنی آستوری، دست به تظاهرات و اعتصابات گسترده‌ای زدند .

در ۱۹۶۵ دولت باتصویب لوایحی جدید ، بطور موقت در مقابل آزادیخواهان عقب نشست . اما از ۱۹۶۶ ببعد ( یعنی در سومین مرحله عمر رژیم که ژنرال فرانکو به ۷۰ سالگی رسیده بود) جنون ضدباسکی و سرکوبی آزادیخواهان مجدداً ظاهر شد و از بالا ترین حدت و شدت خود برخوردار گشت . تیربارانها ، قتل عامها ، دستگیریها ، اختناقها و سرکوبها ، همه و همه از ارمغانهای این دوره بحساب می‌آیند !

در تمام این سالها ، فالانژیسم فرانکو ، همه عناصر آزادیخواه را عناصر چپ دانسته و هر عنصر چپ را باسکی پنداشته و هر باسکی را سرخ نامیده و تحت



- پی یرو      خودم میدانم . خوب که چی؟
- رودریگو      همه شان اعدامی اند، این را هم میدانی؟
- پی یرو      آره ، حقش هم همین است .
- رودریگو      بعدش هم نوبت جوخه است . يك یا دوروز بعدش .
- پی یرو      نه . دقیقش را بخواهی ، درست توی یکشنبه هفته  
بعدش راهشان می اندازند .
- رودریگو      گمان نکنم پی یرو .
- پی یرو      چرا . تاریخ دقیقش همینی است که گفتم .
- رودریگو      از کجا اینقدر مطمئنی؟
- پی یرو      مطمئنم . کاملاً . خودم سرو گوش آب دادم .  
(بکت)
- رودریگو      (کنجکاوانه ) چرا؟
- پی یرو      چی؟
- رودریگو      چرا سرو گوش آب دادی؟
- پی یرو      سؤالها می کنی پسر . خوب سرو گوش آب دادم دیگر .  
بدکاری کردم ، ها؟
- رودریگو      می خواهم بدانم چی باعث شده بود که نظرت به این  
جریان جلب بشود؟
- پی یرو      نظر بخصوصی نداشتم رودی ، همین طوری . تو  
خودت چرا يك مرتبه حرف آنجارا کشیدی وسط، ها؟

---

— لوای جلوگیری از تجزیه طلبی و کمونیسم ، یکی از وحشتناکترین جهنمهای  
دنیا را برای آزادیخواهان (از هر فرقه) فراهم ساخته است .  
ماحصل کلام اینکه ، جنبش باسک تا امروز نیز ، علیرغم سرنگونی رژیم  
فاشیستی فرانکو ، موفق به تحصیل نتایج مورد نظر خود نگریده است .

رودریگو      ماموریت ویژه‌اش را گرفتم .  
 پی‌یرو      کی ، تو ؟ امکان ندارد .  
 رودریگو      چرا امکان ندارد ؟ قرار است حکم ابلاغش را به  
                  اسم من بنویسند .  
 پی‌یرو      حکم ابلاغش را ؟ بنام تو ؟  
 رودریگو      البته .  
 پی‌یرو      امکان ندارد .  
 رودریگو      چرا پی‌یرو ، برای چی ؟  
 پی‌یرو      مأموریتش را برای یک نفر دیگر می‌نویسند .  
 رودریگو      برای کی ؟  
 پی‌یرو      برای یک نفر دیگر .  
 رودریگو      نفر دیگری توی کار نیست . فقط خود منم .  
 پی‌یرو      نه رودی ، باور کن ، تو نیستی .  
 رودریگو      آخر از کجا اینقدر مطمئنی ؟  
 پی‌یرو      برای اینکه در جریانش هستم . خبر دارم .  
 رودریگو      اگر واقعاً چیزی میدانی ، خوب به منم بگو .  
 پی‌یرو      گفتم که .  
 رودریگو      نه پی‌یرو ، هنوز نگفتی .  
 پی‌یرو      چرا رودی ، گفتم . آنکه ماموریت ویژه‌ها به اسمش  
                  مینویسند تو نیستی .  
 رودریگو      پس کی است ؟  
 پی‌یرو      یک نفر دیگر .  
 رودریگو      ( عصبی ) کی ؟  
 پی‌یرو      گفتم که ، یک نفر دیگر .

رودریگو کی پی بر ، کی ؟  
 پی برو چه اصراری داری بدانی ، هاپسر ؟  
 رودریگو ببینم ، آن یکنفر دیگر خود تو نیستی ؟  
 پی برو گوش کن رودی ...  
 رودریگو (عصبی تر) خودتی ؟  
 پی برو اجازه بده پسر ، ممکن است ؟  
 رودریگو خودتی پی بر ، هان ؟  
 پی برو هی ، صدایت را بیاور پائین ! اینجا که توی پایگاه  
 نیست نعره میزنی .  
 رودریگو پس خودتی !  
 پی برو حالا مگر چی شده پسر؟ چرا اینقدر شلوغش می کنی،  
 چه مرگت شده ، ها ؟  
 رودریگو گوش کن پی برو. چه تو باشی، چه هر کس دیگر،  
 من یکی نمی گذارم این مأموریت از گلوی کسی پائین  
 برود . همه قرض وقوله هایم را بهوای آن کردم ،  
 متوجهی ؟  
 پی برو تو روی خیلی چیزها ممکنست حساب کنی ، این چه  
 ربطی به دیگران دارد ، هاپسر؟  
 رودریگو من به پول آن مأموریت احتیاج دارم ، احتیاج ،  
 می فهمی ؟  
 پی برو کی احتیاج ندارد ؟  
 رودریگو اینروزها ، باندازه من ؟ هیچکی !  
 پی برو همه گرفتاریهای دنیا را بخودت محدود نکن رودی .  
 رودریگو فعلاً که هر چه گرفتاری توی دنیا بوده روی سر من

خراب شده . هم دخترم مریض شده ، هم دوستم به ام  
نارو زده ، هم مأموریت ویژه ام دارد از دستم می رود .  
آنوقت ....

پی پرو      اهه ! همچنین می گوئی مأموریت ویژه ام که انگار تو  
تنها مأمور ویژه پایگاه هستی . نمی گویم چیزی را  
را که برای خودت می خواهی ، برای دیگران هم  
بخواه . فقط می گویم بدیگران هم این حق را بده  
که آنها برای خودشان بخوانند . بد می گویم ،  
هاپسر ؟

رودریگو      فلسفه نباف پی بر !  
پی پرو      من دارم از امتیازات شغلی دفاع می کنم ، این اسمش  
فلسفه بافی است ؟

رودریگو      از امتیازات شغلی چه کسی ، خودت ؟ پس تویی که  
برای آن مأموریت دندان تیز کردی ؟  
پی پرو      فرض کن که منم .

رودریگو      فرض نه پی بر ، یقین . حالا دیگر یقین دارم که شخص  
ثالثی توی کار نیست . هرچه هست زیر سرتو  
حرمزاده است !

پی پرو      هی ، تند نرو پسر ، اجازه بده .

رودریگو      دله دزد لعنتی !

پی پرو      باز که داری نعره میزنی رودی ...

رودریگو      دله دزد بی همه چیز ! مال مردم خور رذل !

پی پرو      دیگر بس است پسر . مواظب حرف زدنت باش !

رودریگو      چطور پی پرو ، چطور ؟ خدای من ! آدم آتش

می‌گیرد! چطور حاضر شدی سهم من را بقایی؟

پی‌پرو بیخود خودت را مظلوم جانزن . من لقمه‌تورا قاپدم

باتو عادت کردی عینهو یک‌شغال چشته خور هر جا

که جوجه‌ای هست بروی سراغش

( بافریاد ) مگر تو صاحب جوجه‌هایی؟

رودریگو

( بافریاد ) توهم نیستی . پس این اداها چی است از

پی‌پرو

خودت درمی‌آوری؟

( مکث )

این منتهای رذالت است . تو بسن ، بدوست قدیمی ات

رودریگو

به همقطارت نارو زدی . واقعاً پستی می‌خواهد که آدم

این جووری جیب رفیقش را بزند . خو کها هم از این

کارها نمی‌کنند . هیچ فکر نمی‌کردم که تو اینقدر

رذل باشی ، هیچ .

من رذلم باتو ، هاپسر ، من باتو؟ اگر کسی به ات

پی‌پرو

بگوید همه چیزهای دنیا را فقط برای خودت نخواه

پستی بخرج داده؟ آخر منطقت کجا رفته؟

چرا نمی‌خواهی واقع بین باشی؟ آوریل گذشته یادت

رفته ، ها؟ آن دوازده نفر سرخ حرامزاده ای که

دستجمعی اعدام شدند ، بسادت می‌آید؟ مأموریت

ویژدهاش باکی بود؟ مگر باتو نبود ، ها؟

بود که بود!

رودریگو

دفعات قبلترش چطور؟ آنها هم باتو بود ، نبود؟

پی‌پرو

خوب ، بوده باشد!

رودریگو

آره ، بوده باشد! لابد می‌خواهی بگوئی که همه آن

پی‌پرو

مأموریتها را بخاطر مسیح انجام دادی ، ها ؟  
 این حرفها کجایش بتو مربوط است ؟  
 از همین مأموریت آخری چقدر گیرت آمد ؟ یاالله پسر  
 حرف بزنی ، مفت و مجانی که نبوده ، چقدر گیرت  
 آمد ، ها ؟

رودریگو

پیرو

گیرم هزار چوق ، بتو چه ؟  
 شوخی نکن ! خیلی بیشتر از این مبلغ بود . حرف بزنی  
 پسر ، با پدر تعمیدی دخترت رو راست تر از این  
 حرفها باش . چقدر بود ، ها ؟

رودریگو

پیرو

گفتم که ، هزار پزتا  
 نخیر ، بیشتر ، خیلی بیشتر . بگو ، چقدر ، هاپسر ،  
 چقدر ؟

رودریگو

پیرو

لعنت بر شیطان ! مگر تا امسال نرخ هر تیر خلاص  
 بیشتر از صد پزتا بوده ؟

رودریگو

یعنی نبوده ؟ تو خودت بهتر میدانی ، واقعاً صد  
 چوق بود ؟

پیرو

پس چقدر بود ، ده هزار چوق ؟

رودریگو

خیلی خوب ! همان صد چوق . دوازده تا صد پزتا  
 می شود چقدر ، ها ؟ تو خودت حساب کن . هزار و  
 دویست چوق . درست است ؟ خوب ، تو توی آوریل  
 گذشته ، ظرف یکساعت ، هزار و دویست چوق  
 کاسب شدی . شاید هم بیشتر ، من از روی گفته خودت  
 دارم حساب میکنم . ظرف یکساعت ، هزار و دویست

پیرو

1 - Peseta واحد پول اسپانیا

چوق . من هیچ آمدم بهات بگویم که یک سنتیمویش  
را بمن بده ، هاپسر ، اصلاً آمدم ؟  
حق نداشتی . چه پولی ؟

رودریگو

قبول دارم ، حقش نبود بیایم . منم که نیامدم ، آمدم ؟  
خوب ، حالا هم که نوبت مأموریت ویژه بمن میرسد  
تو هم حقش نیست بیائی مزاحم بشوی . حساب از  
این روشنتر ؟ انصافت کو رودی ؟ تازه ، مال تو ،  
فقط همین مورد آخریش را هم بگیریم ، دوازده تائی  
بوده . اما مال من ه تائی است . فقط ۹ تا ، حواست  
هست ؟ پس لقمه چربترش گیر تو آمده . دیگر چرا  
اینقدر ناشکری میکنی ، هاپسر ؟ منصف باش .

پی پرو

آره تو بمیری ! بچه گول میزنی ؟ امسال نرخ تیر  
بالا رفته . شده هر شلیکی دو بست پز تا . خیال میکنی  
من بی خبرم ؟

رودریگو

راستی ؟ خوب این از شانس من بود . بعدش باز هم  
نوبت تو می شود . اینکه غصه ای ندارد . حتماً باز  
هم نرخ تیرها بالا می رود . شاید دفعه دیگر حتی تعداد  
کله ها هم بیشتر بشود . کسی چه می داند . بهر حال  
هنوز تادلت بخواد توی این خراب شده ، کله خر  
سرخ پیدا می شود . از من بشنو پسر . سرخها عینهو  
خوکچه هندی اند . عیناً همانها زادو ولد میکنند ،  
مثل برق . من قول می دهم که کله بعدی را برای تو  
بگذارم . دیگر از چی ناراحتی ؟

پی پرو

رودریگو ولی من به این پول احتیاج دارم لعنتی ، به همین  
ایندفعه اش احتیاج دارم. رویش حساب میکردم. همه  
امیدم به همان بود.

پی پرو ای پسرک کله پوک! این يك حرف دیگر است. منکه از  
همان اول گفتم اگر به پول احتیاج داری خودم حاضر  
بهات قرض بدهم، نگفتم؟

رودریگو قرضت را نمیخواهم پی پرو. فقط این مأموریت را  
میخواهم. پایت را بکش کنار، ممکن است ؟

پی پرو نشد! واقعاً نشد! ببین پسر، اگر به پول احتیاج داری،  
بهات دستی میدهم . هرچقدر که لازم داشته باشی .  
هر وقت هم دلت خواست پشش بده . ولی بهیچوجه  
حاضر نیستم از حق مسلم خودم بگذرم . این دو تا  
موضوع با هم فرق دارند رودی. سعی کن بفهمی.

رودریگو (برمیخیزد) من اینقدر میفهمم که تو واقعاً آدم رذلی  
هستی. و منم با آدمهای رذلی مثل تو طور دیگری  
رفتار میکنم. (راه میافتد) کثافت!

پی پرو هی، سرکاروالهرا ، هرغلطی خواستی بکن ! . فقط  
بیخودی سعی نکن مأموریت را از چنگم بکشی بیرون.  
از من بشنو، از پشش برنمیائی.

رودریگو خواهیم دید!

(رودریگو با گامهای عصبی خارج میشود. پی پرو باقیمانده  
آبجوی او را پیش میکشد)

پی پرو (با خود) هیچوقت نمیشود واقعاً آدمها را شناخت .  
حتی اگر آن آدم، قدیمی ترین و صمیمی ترین دوست



باشد. (جرعه‌ای می‌نوشد) پس بعضی‌ها دیگر کی می-  
خواهند حرف حساب سرشان بشود؟ نه منطقی، نه انصافی،  
نه روحیهٔ مشارکتی، نه صدق و صداقتی، تف! واقعاً که  
تف! ببین پایگاه را چه آدمهائی پر کرده‌اند، يك مشت  
خوك خود خواه! اگر از من بپرسی میگویم که ارتش  
اسپانیا می‌تواند یکنه به تمام دنیا خوك صادر کند،  
آنهم درست از همین پایگاه بوگندوی فسقلی. چندسال  
است که هر چه آشغال کله توی این حوالی گیر  
می‌اندازند، تیرهای خلاصش راهمین مردنی ریغماسی  
می‌زند. باز هم زبانش دراز است (جرعه‌ای می‌نوشد)  
یکمی مثل من باید همهٔ خدمتش را جان بکند و برود  
مأموریت جنگی، یکی هم مثل آقا فیرت فیرت برود  
مأموریت ویژه. تو بلند شو برو توی جهنم «بیلباو»<sup>۱</sup>،  
توی کوه و کمرهای «پیرنه»<sup>۲</sup> سگدوبزن، آنقدر جیرهٔ  
جنگی سق بزن که همهٔ تنت جوش بزند و خسار شك  
بگیرد، که چی؟ که مثلاً چند پزتا بیشتر گیرت بیاید.  
آنوقت آقا راست راست بگردد و اسلحهٔ کمربش را  
بکشد بیرون و بنگگ، بنگگ، بنگگ! هر شلیکی ۲۰۰  
چوق. این بیعدالتی نیست؟ وقتی توی خود ارتش تا  
اینحد تبعیض باشد، پس وای بحال غیر نظامیها! آدم  
گاهی فکری میشود که نکند حق با همان ارباش  
سرخ‌پوش باشد که این یار و رودریگوئه با تیرهای خلاصش،  
مخشان را می‌پراند (جرعه) من زیاد به اینجور آدمها

1- Bilbao

2- Pyrenees

برخوردم. غیر قابل تحمل اند. حق بجانب ، اما غیر قابل تحمل. يك جو منطق سرشان نمیشود. یاد میاید که توی درگیری آلاوا<sup>۱</sup> هم یکیش را داشتیم. اسمش گروهبان آرمالو<sup>۲</sup> بود. ما به اش میگفتیم سرکار آرمادیلو<sup>۳</sup>. او هم همین اخلاق نحس رودی را داشت. اگر صد تا نعش هم پیدا میکردیم، آرمادیلو ساعت و پول و پوتین همه شان را برای خودش میخواست. کافی بود بروی ساعت یکی از جنازه ها را از مچشان باز کنی، یا مثلاً پوتینهای یکی از آن مرده ها را از پایشان در بیاوری. انگار به پرچم اسپانیا تف کس کرده باشی اچنان قشقرقی رادمی انداخت که آنسرش ناپیدا. انگار تمام آن غنائم جنگی، ارث بابای این آرمادیلوی حریص بود. حالا شده است حکایت رودریگو. (جرعه) من نمیدانم این مردم چه بدی از منطق و انصاف دیده اند که نمی خواهند حتی يك سرسوزنش را داشته باشند. اسمی منطق و انصاف را باید بعنوان دو گمشده معروف زدبه درردیوار. شاید به این وسیله مردم یادشان بیاید که چه چیزهایی را از دست داده اند. (رودریگو باز میگردد و به کنار میز پی پرو می رود)

### 1- Alava      2- Armalo

۳- Armadillo جانوری از رده خارپشتان. بومی نواحی گرم قاره آمریکا. این جانور در درون پوششی از يك زره استخوانی، که بصورت حلقه حلقه روی تنش قرار گرفته، بسر میبرد. و در مواقع خطر، با جمع کردن زره استخوانی خود، بصورت يك گلوله آسیب ناپذیر در میاید.

- رودریگو میخوام با تو حرف بزnm .  
پی‌یرو پس بر گشتی، ها؟ خوب، بشین.  
رودریگو (می‌نشیند) باید چند کلمه با تو حرف بزnm. محض خاطر خودت می‌گویم.  
پی‌یرو تکلیف سو فیبا چه میشود؟ نمیروی پیشش؟  
رودریگو فعلاً، نه.  
(سکوت ممتد)  
پی‌یرو آ بجو میخوامی؟  
رودریگو گوش کن پی‌یرو. حرفم را قبول کن. آن کار باین سادگیها هم که تو فکر کردی، نیست.  
پی‌یرو جور کردن حکم ماموریت؟  
رودریگو نه، نه. فرضاً که حکم را هم گرفتی.  
پی‌یرو حتماً می‌گیرم، نگرانش نباش.  
رودریگو بعید نیست که بگیری. از جیک و پیکت با آن سرهنگ همولایتی‌ات، مادروا، خبردارم. حتی حدس می‌زنم که خبر این ماموریت هم باید از لای سبیل همان لاشخور درز کرده باشد.  
پی‌یرو نه، پای او را نکش وسط. انصافت کو پسر، ها؟  
رودریگو بهر حال، مهم نیست. هر خری می‌خواهد باشد. مهم اینست که میدانم توی این رقابت، ممکنست تو برنده بشوی.  
پی‌یرو (می‌خندد) بارک‌الله رودی کله شق. حالا شد یک چیزی.  
کم کم داری انصاف بخرج می‌دهی. بگذار یک

آبجوی تگری برایت سفارش بدهم .  
نه، میل ندارم . فقط می‌خواستم بدانم ، کار با گرفتن  
این حکم تمام نمیشود. اصل کاری اجرا کردنش است.  
باین ساد گیها که خیال میکنی نیست .

رودریگو

زدن تیر خلاص ؟  
پی‌پرو

رودریگو

بچه نباش پسر ! من این طشتك بطری آبجو را از  
پی‌پرو

فاصله صد متری میزنمش ، آنوقت نمیتوانم از يك  
فاصله يك و جبی توی کله کدوی يك سرخ شليك کنم؟  
بچه گول میزنی ! درست است که دیگر پیر و پاتال  
شدم، اما چشمهایم هنوز سویس را از دست نداده .

تازه ، تعلیماتی را که تو دیدی ، منم دیدم . قبل از  
تو هم دیدم . حتی بیشتر و بهتر از تو هم دیدم . پس  
چطور تو بتوانی ومن نتوانم ؟ منطقت کو ، ها پسر؟  
طشتك بطری را میشود زد ، اما زدن يك آدم يك چیز

رودریگو

دیگر است .

یعنی آدم را نمیشود با تیر زد؟  
پی‌پرو

میشود، منتهی منظور اینست که (مکث) فقط خواستم  
رودریگو

گفته باشم که این دو تا را باهم یکی نگیر. باهم فرق  
دارند پی‌پرو، خیلیم هم فرق دارند .

البته که فرق دارند. زدن يك طشتك بطری صدها بار  
پی‌پرو

مشکلتر از زدن يك کدو تنبل است . علی‌الخصوص  
با کمری .

دست بردار پی‌پرو. خودت خوب میدانی که منظورم  
رودریگو

چیست .

پی‌پرو      هی رودی، تو از وقتی که رفتی و برگشتی ، مرموزتر  
شدی. چی شده پسر ؟ ها ؟ اتفاقی افتاده ؟

رودریگو      اتفاقی که افتاده ، پی‌پرو. خودت باعثش بودی. حالا  
میخواهم برحذرت کنم .

پی‌پرو      سخت بگیر پسر ! بگذار راحت تر زندگی کنیم .  
چهار شده ، مست کردی ؟ عادت کردی همیشه غصه  
چیزهایی را بخوری که هیچوقت اتفاق نمی‌افتد؟ این  
چه جور منطقی است که تو داری ، ها پسر ؟ این چه  
جور گرفتاریست که تو برای خودت ساختی ؟

«سکوت ممتد»

رودریگو      مجسم کن پی‌پرو ، آدمی را در نظر بگیر که رگبار  
جوخه آتش غربالش کرده. خوب ، وظیفه تو اینست  
که يك گلوله توی شقیقه‌اش خالی کنی تا کاملاً خلاص  
بشود. میروی بالای سرش . آنوقت تازه می‌فهمی که  
همه آدمها يك جور جواب جوخه را نمیدهند . کار  
با آنهايي که باهمان رگبار ، غزل را میخوانند آسانتر  
است. یا کار با آنهايي که همان سرتیر ، از حال میروند.  
چون انگار که بايك کیسه شن طرف باشی. یا دست بالا، با  
يك «آدمک جنگی»<sup>۱</sup>. فقط برای اینکه کاملاً مطمئن شده  
باشی که طرف قال را کنده ، يك گلوله هم توی مغزش

---

۱ - منظور، آدمک‌هایی است به ابعاد انسان که باپنبه و پوشال و شن و  
برزنت میسازند. و در مواقع مشق رزمی ، از قبیل جنگ سرنیزه یا کساربرد  
کاردسنگری و غیره از آن بعنوان سرباز دشمن استفاده میکنند . م

میزنی. اما خیلی ها حتی بعد از غربال شدن هم نمی میرند. وقتی میرسی بالای سرشان می بینی که دارند جان میدهند. درست عین خوکهای ذبح شده عید فصیح، هی لنگک و لگد میاندازند و خرناس میکشند. آنوقت کار يك کمی مشکلتر میشود. اگر کمی ناشی باشی، حتی ممکن است دلت برایش بسوزد.

پی پرو

دل من بسوزد؟ برای سرخهای کثافت؟ اوه، نه! منم موقعیکه داشتم میآمدم توی این لباس، عین همان قسمهائی را خوردم که تو خوردی. بنام خدا، میهن و پرچم. از تو هم به قسمم پابندترم. تازه من فکر میکنم هرچقدر بیشتر دلت بسوزد، بیشتر بضرر آن آشغال کله‌ها تمام میشود. چونکه زجر بیشتری را باید تحمل کنند تا خلاص بشوند.

رودریگو

حرف من سر اعدامیهان نیست پی پر. گور بابایشان! منظورم توهستی. این توئی که دچار ناراحتی میشوی. یکدقیقه صبر کن رودی. سعی نکن اینقدر اینکار را دژخیمانۀ جلوه بدهی. ته دل من یکی را نمیتوانی خالی کنی. از من بپرسی، انسانی ترین قسمت کار اعدام، بعد از کار قاضی عسگر، همان کاریست که مأمور ویژه میکند. چونکه کار را یکسره میکند. بنا بر این، يك مأمور ویژه، هرچقدر بیشتر در کارش سرعت بخرج بدهد، انسانی تر رفتار کرده است. این ور قضیه راهم بین رودی. همه اش یکطرفه قضاوت نکن.

پی پرو

این اسمش تجربه است پی پر، نه قضاوت. لحظه‌ای

رودریگو

که میروی آن کار را بکنی ، این قضاوت نیست که ناراحتت میکند ، این يك جور دستپاچگی است .  
يك جور دلهره مبهم . نمیدانم چطوری برایت شرح بدهم ، خیلی پیچیده است .

ماجرای آن چوپان هیوسکائی را که قبلاً برایت تعریف کردم رودی ، نکردم ؟ سال ۶۴ بود . اواسط بهار . درست روی شیب دره آنه تو<sup>۲</sup> بودیم . دنبال يك مشت سرخ فراری میگشتیم . بر خوردیم به آن چوپانه . مثل روز روشن بود که از مخفیگاه آن حرامزاده ها خبر دارد . اما هر کاری کردیم ، لب تر نکرد . افسر دسته مان دستور داد که تمام گوسفندهایش را بخت کنیم . من آنموقع خیلی ورزیده بودم . تروفرز پریدم پشت يك مسلسل سنگین . گوسفندها گویا تعدادشان از بیست سی تا بیشتر بود . دروشان کردم . حتی فرصت نکردند رم کنند . دانه بـدانه جلوی چشمهای وق زده همان چوپانه دروشان کردم .

( صدای سنگین و کشدار رگبار مسلسل بر زمین  
بعبع های متفرق و وحشت زده گله از بیرون بگوش  
میرسد )

یارو دهاتیه از وحشت می لرزید اما همانطور لالمانی گرفته بود و راه نمیداد . اگر افسر دسته مان فرمان میداد ، او را غم آبکش میکردم . ردخور نداشت . خودت که من را میشناسی . هر کاری که برای اسپانیا لازم باشد ، بی برو بر گرد گرد انجامش میدهم . اما خوب ،

فرمانده مان دستور داد که وانش کنیم برود. میگفت اگر برود و قضایا را برای اهالی آن دور و اطراف تعریف کند ، تأثیرش بیشتر از کشته شدنش است . بامنطق بر ایسم ثابت کرد که نکشتن آن چوپانه بیشتر به نفع اسپانیاست تا کشتنش . منم بی برو برگرد ، گـردن گذاشتم . هیچ نوع پیچیدگی هم توی کار نبود . کاری که خیرش هم به اسپانیا برسد هم به خودت ، دیگر که جایش پیچیده است ، هاپسر؟

رودریگو

نه پی‌یر ، چند بار بگویم ؟ موضوع باین سادگیها نیست . گاهی میرسی بالای سربك اعدامی ، می بینی یارو تمام تنش آبکش شده ، اما انگار عین خیالش نیست . یا مثلاً می بینی که تمام رگبار به پائین تنه اش گرفته . و طرف ، عینهو اینکه روی زمین لم داده باشد ، شروع میکنند به لنترانی خواندن .

آه ، سرزمین مادر ، مادر داخدار ، سو گوار باش ! ... درست خواندم ، مگر نه !

پی‌یرو

اماتو این شعر لعنتی را از کجا یاد گرفتی ؟

رودریگو

ای رودی از همه جا بی خبر ! خیال میکنی باکی طرفی ، بسا يك سرباز تازه کار ؟ قبل از اینکه تو اسم ارتش بگوشت خورده باشد ، من توی یونیفورم بودم . موقعیکه تو تیله بازی میکردی من گلوله در میکردم . چه دنیائی شده ! (مکت) آره پسر . آنسالها از این چشمه ها زیاد دیدم . توی بیسکای<sup>۱</sup> یقه هر کس را که

پی‌یرو

## 1. Biscay



می‌چسبیدی ، همین شعرها را برایت بلغور می‌کرد .  
یادم است همانسال توی جریان شورش معدنچی ها ،  
قرار بود یکی از سردسته‌های سندیکایشان را بگذارند  
جلوی جوخه . یارویک سرخ بود . با چشمها و دستهای  
بسته‌اش ، یکریز همین مزخرفات را میخواند .

(صدای پر قدرتی از بیرون میخواند :

آه ای سرزمین مادر!

مادر داغدار!

سوگوار باش ، سوگوار ،

چرا که یکی از فرزندان

دژخیم از کار درآمده است)

حتی وقتی گلوله‌ها پرتش کرد توی زباله های پای  
دیوار ، باز هم همین مزخرفات را می‌خواند . ما از  
دور تماشایش می‌کردیم بگمانم فقط بعد از شلیک تیر  
خلاص بود که یک لحظه خفقان گرفت . ( با استهزا ) آه ،  
سرزمین مادر قحبه‌ها !

( مکث طولانی )

اما بعضی‌هایشان لبخند می‌زنند . آن لبخند شیطانیشان!  
میرسی بالای سرشان که کارشان را بسازی ، آنوقت ،  
لبخند مرموزشان را ول می‌کنند توی صورتت . انگار  
که رفته‌ای باهاشان دست بدهی ! عوضی‌ها ! هیچوقت  
نتوانستم بفهمم که منظورشان از آن لبخندهای نکبتی چی  
است ، واقعاً لبخند است یا ریشخند ؟ طوری لبخند  
می‌زنند که هیچ‌راهی نداشته باشی جز اینکه خیال کنی  
دارند تحقیرت می‌کنند . آنوقت ...

رودریگو

آنوقت آی آدم حرصش میگیرد، مگر نه؟  
چه جور هم! اگر بلافاصله کلکشان را بکنی، دلت  
خنک نمیشود. چون زود راحتشان کردی. اگر هم  
بخواهی و لشان کنی بحال خودشان تا حسابی زجر  
بکشند و ادب بشوند، نمیدانی با آن لبخند هرزه‌شان  
چکار کنی.

پی‌رو  
رودریگو

من اگر باشم، بجای شقیقه، توی دهنهای کثیفشان  
شلیک میکنم تا دیگر بیخودی نخندند.  
گفتنش آسان است پی‌رو. اما توی آن موقعیت... نه،  
تصمیم همه چیز را نمیشود از قبل گرفت.

پی‌رو  
رودریگو

نه، توی کتم نمیروود. موقعیکه داری آن کار رامیکنی،  
اگر به اسپانیا فکر کنی، دیگر هیچ مشکلی باقی نمی-  
ماند. درست مثل خود آن سرخهای الکی خوش. فکر  
می‌کنم آنها تنها با فکر کردن به همین جور چیزهاست  
که میتوانند توی چنان موقعیت‌هایی سرپایشان بایستند.

پی‌رو

نه پی‌رو، اشتباه می‌کنی. تو نمی‌توانی بهمان چیزی  
فکر کنی که آن سرخهای عوضی فکر می‌کنند. برای  
اینکار باید اول مثل خود آنها مغز خر خورده باشی.  
صبر کن، پسر! بگذار یک قصه خوشگل برایت تعریف  
کنم. سال ۶۵ توی دره‌های وی به‌لا<sup>۱</sup> با یک گله از  
سرخها درگیر بودیم. بر خورد سختی بود. مردن  
شده بوه مثل آب خوردن. از زمین و زمان، مرگ  
می‌بارید. پائین دره، یک دسته ده نفری از سرخها

رودریگو

پی‌رو

می خواستند از رودخانه سگره<sup>۱</sup>. رد بشوند. ما بالای  
پشته رودخانه کمین کرده بودیم. صبر کردیم تا برسند  
وسط رودخانه، همانجائی که جریان آب تند می شد. کوله  
پشتی هایشان را گرفته بودند سردستان و داشتند توی  
آب، تاتی تاتی می کردند. آنوقت بدرقه شان کردیم.  
(صدای محتد و درهم چند رگبار مسلسل)

انگار بخواهی بادینامیت قزل آل صید کنی. هیچوقت  
اینطوری ماهیگیری کردی رودی؟ خیلی کیف دارد.  
ماهیها مثل دانه های تگرگک، روی آب جست جست  
می زنند. باید یک دفعه خودت بروی امتحان کنی  
(جرعه ای می نوشد) از دمشان را پرپر کردیم، غیر از  
دوسه تاشان که سرشان را بردند زیر آب. بخيال خودشان  
می خواستند زیر آبی بروند و بزند بچاک! ما همینطور  
حدسی، ردشان را گرفتیم. همچنین که آنور رودخانه،  
کله هاشان از آب آمد بیرون، داغشان زدیم. بعدش  
هم لش هایشان را کشیدیم بیرون. چهارپنج نفرشان  
هنوز جان داشتند. بدجوری لت و پار شده بودند اما  
شعر خواندنه ای بی مزه شان قطع نمی شد. همان شعر -  
های بی معنی.

(همسرایان با صداهائی شکسته از دور می خوانند:

آه، سرزمین مادر!

ما درخوفین!

اینهمه اندوهگین نباش

چرا که همه فرزندان

به این بدی نیستند.

آه، سرزمین مادر!  
مادررنجدیده!  
اینهمه نومید نباش  
روزی بالاخره  
تو هم طعم خنده را خواهی چشید.  
چون خیلی از فرزندان  
در همه حال فریاد می‌زنند  
که زنده باد آزادی!

بعدش من و سرهنگ پیلار<sup>۱</sup> و یک ستوان دیگر حرفمان شد. گمانم ستوان «وگا»<sup>۲</sup> بود. آره، خودش بود. وگا معتقد بود که باید سرخهای زنده را کول کنیم و برسانیمشان به قرارگاه. من معتقد بودم که باید و لشان کنیم بحال خودشان تا کارشان تمام شود. اما سرهنگ پیلار با نظر هر دو تایمان مخالف بود. او می‌گفت باید بلافاصله شرشان را کوتاه کنیم. سرهنگ با اسیر گرفتن از سرخها، مخالف بود. می‌گفت بی‌معنی‌ترین کار دنیا اینست که آدم این سرخهای مجروح را اسیر کند. چون اول باید معالجه‌شان کرد تا بعد بشود دوباره سر به نیستشان کرد. کار از این بی‌معنی‌تر نمی‌شود، بعدها متوجه حرفش شدم. حرف حق می‌زد. همیشه بمن می‌گفت: هر وقت که عمداً از کشتن يك سرخ صرف‌نظر کردی، بدان که از همان لحظه، خودت هم داری رنگی می‌شوی. این حرفش همیشه توی گوشم است. پس حالا توهم رودی، بیخود دلواپس

---

1- Pilar

2- Vega

من هستی . من هیچوقت نمی گندارم رنگیم کنند ،  
می فهمی؟

رودریگو

اما با همه اینها ، فرق می کند ، پی یو . توی جنگ ،  
کشتن مثل شنا کردن توی آب است . اگر شنا کنی ،  
خوب غرق میشوی . اما اینجا آنطور نیست . تازه ،  
رفتن به جنگ همیشه اجباری است . دست خود آدم  
که نیست . هیچکس دلش نمی خواهد که بمیل خودش  
برود جنگ . جنگ برای ما نظامیها ، یک مأموریت  
زورکی است . در صورتیکه توی اینکار ، مأموریت  
اختیاری است . خودت خواستی که بیایی ، اجباری  
در کار نبوده . می توانستی بیایی . دست خودت بوده .  
اینست که کار را مشکل می کند .

پی یو

قبول دارم رودی ، هر کاری دفعه اولش مشکل است .  
ولی یاد گرفتنش بستگی به خود آدم دارد . بهرحال  
برای توهم دفعه اولی در کار بوده ، ها پسر ، نبوده ؟  
امانو راحت از پشش بر آمدی . خوب ، منم میتوانم .  
تازه اگر لازم شد ، قبل از شروعش می آیم از تو راهنمایی  
می خواهم . چطور است ، ها؟

رودریگو

راهنمائیهای من به چه دردت می خورد ؟ این از آن  
کارهاییست که راهنمائی های یکنفردیگر ، هیچ فایده ای  
برای آدم ندارد . هرچه هست با خودت است .

پی یو

یک دقیقه صبر کن پسر . باز هم داری غصه چیزی را  
می خوری که اصلاً اتفاق نیافتاده . بنظر من ، اصل کار ،  
جربزه کشتن است . اگر این جربزه را داشتی ، دیگر

مهم نیست که چه جوری یا با چه وسیله‌ای بکشی .  
بقیه‌اش دیگر چندان مهم نیست، تو غیر از این فکر  
می‌کنی؟

(مکث)

رودریگو بار اولی که بردندمان میدان تیر، هیچوقت یادم  
نمی‌رود. تازه یکسال و خرده‌ای بود که آمده بودم  
توی این لباس. يك خرابکار سرخ بود به اسم خوزالیو<sup>۱</sup>.  
لا کردار، همه کاره بود.

پی‌رو همانی که توی سانتاندر<sup>۲</sup>، کلوپ کار لیست‌ها<sup>۳</sup> را منفجر  
کرده بود؟

رودریگو نه، آن نه. این یکی سردسته همانهایی بود که سعی  
کرده بودند سفیر آمریکا را گروگان بگیرند. سال  
۶۷ توی ناوارا<sup>۴</sup>. چطور یادت نیست؟ قضیه‌اش خیلی  
سروصدا کرده بود.

پی‌رو (دریافته) ها، آن یکی خوزالیو. خوزه موبوره. آره،  
یادم است. به‌اش می‌گفتند روباه باسک!

رودریگو درست است. مخصوصاً که دستگیریش کلی جنجال  
هم بپا کرده بود. دانشجوها، اتحادیه کارگرا،  
سندیکای معدنچی‌ها، خلاصه، همه آشوبگرها خیال  
داشتند برایش اعتصاب کنند. اما دادرسی ارتش هر  
جوری که بود، محکومش کرد. يك روز غروب آمدند

1- Josalio      2- Santander

3- Carlists به سلطنت طلبان، خاصه هواداران سلطنت دن کارلوس

اتفاق میشود.

4- Navara

دو نفر از ماها را صدا زدند و بردند به پاسدارخانه زندان سانتاندر . من و یکی دیگر از بچه‌های هم‌دوره‌ام را . باید بشناسیش، روبین<sup>۱</sup> دست کجه، اهل طرفهای مالاکا<sup>۲</sup> بود .  
آن که مرده .

پی‌یرو

رودریگو

درست است . چند سال بعدش رفت توی قسمت هوا برد . سرهمان پترش اول، چترش باز نشد و نفله شد . آره . ما شب‌را توی پاسدارخانه زندان ماندیم . صبح کله سحر بیدارمان کردند، یکی يك کارابین خودکار گذاشتند کولمان و راهمان انداختند . شبش بسرف سنگینی باریده بود . همه‌جا یک‌دست سفید بود . سوز باد مثل چاقو می‌برید . سوار يك ماشین جیب شدیم و پشت سر يك نعش کش راه افتادیم . توی ماشین بود که تازه از دهن راننده شنیدیم که ما را کجا دارند می‌برند . من تا آن‌موقع هیچ موجود زنده‌ای را با تیر نزده بودم . فکر می‌کنم که وضع روبین هم دست کمی از وضع من نداشت .

پی‌یرو

می‌بینی گیرکار که جاست، داپسر، می‌بینی؟ هیچ سابقه قبلی نداشتی ، گیرکارت همین‌جاست .

رودریگو

حوصله کن پی‌یرو . صبر داشته باش . اجازه هست ؟  
( لیوان پی‌یرو را بر میدارد و جرعه‌ای مینوشد )

پی‌یرو

دهنت خشک شده ؟ می‌خواهی بگویم يك بطر آبجو برایت بیاورند ؟

(با حرکت دست مانع میشود) توی میدان تیر که رسیدیم، یارو سرخه را پیاده‌اش کردند. قبلاً فقط یکبار عکسش را توی روزنامه دیده بودم. يك جور مخصوصی ریزه و جزغاله بود. ما توی پالتوهایمان از سرما داشتیم تيك تيك ميلر زیدیم اما او، با همان یکتا پیراهنش، عین خیالش نبود. نمیدانم چرا، اما همینطوری دلم برایش سوخت.

(باهشدار) رنگی نشوید!

پی‌یرو

«افسر آتش» آنروز، سرگردی بود با اسم ریکاردوس<sup>۲</sup>. يك سرگرد بهمین اسم توی پایگاه خودمان داریم. توی گردان آتشبار زرهی. همان نیست؟

رودریگو

پی‌یرو

نه. این یکی، دو سال بعدش رفت آمریکا برای دیدن دوره جنگهای میکروبی. بعدش هم دیگر نمیدانم به کجا منتقل شد. بهر حال. آنروز مأموریت ویژه‌م با همین جناب سرگرد ریکاردوس بود. رفت به سرخه چشم‌بندبزنند، اما یارو زیربار نرفت. من و روبین بردیمش و طناب پیچش کردیم به یکی از تیرهای پای دیوار. ریکاردوس یکی پنج تا فشنگ بما داد و گفت پشت سرهم تا دانه آخرش را در کنیم. مرتب هم تذکر میداد که توی نشانه گیری دقت کنیم. آنجا بود که برای اولین بار این شعر کوفتی را شنیدم.

رودریگو

(صدائی رسا از دور میخواند:

آه، سرزمین مادرا!

۱- کسیکه به جوخه اعدام، فرمان تیراندازی می‌دهد.



مادر خونین !  
اینهمه اندوهگین نباش  
چرا که همه فرزندان  
به این بدی نیستند)

من حالم افتضاح بود . رو بین بزانو نشسته بود و من  
پشت سرش و ایستاده بودم . کارابین توی دستم می لرزید .  
همه هی کلم از سرما یخ زده بود . بنظرم می رسید که  
پنجه پاهایم توی برفها سیاه شده . صورتم را چسبانده  
بودم به قنناق تفنگک و از فاصله ده متری خیره شده  
بودم به سینه خوزالیو . لا کردار ، با آن صدای جیغ  
جیغویش یکریز شعر می خواند :

(صدائی رسا از دور می خواند:

آه سرزمین مادر!

مادر رنج دیده!

اینهمه نومید نباش

روزی بالاخره

تو هم طعم خنده را خواهی چشید

چون خیلی از فرزندان

در همه حال فریاد می زنند

که زنده باد آزادی)

بعدش فرمان تیرتوی گوشم پیچید .

(صدائی از دور: آتش!)

من و رو بین ، هر دو همزمان انگشتمان رفت روی ماشه .  
فقط از توی شکاف مگسک دیدم که نخوزالیو پرت  
شد روی برفها . گلوله ها طنابهای دور تنش را پاره  
کرده بودند . سرگرد شروع کرد به فحش خواهر و  
مادر دادن به ما .

بی پرو  
رودریگو

به شما؟ برای چی؟  
خوب، برای اینکه فرمان آتش را خود همان سرخه داده بود و ما نتوانسته بودیم تشخیص بدهیم .

بی پرو

عجب ناکسی بوده ! (می خندد) اما چه فرقی می کرد؟  
بهر حال یکی باید آن فرمان را می داد، مگر نه؟

رودریگو

پس مقررات چه می شود؟  
راست می گوئی . اینهم يك حرفیست . این خوکهای سرخ دوست دارند همه جا مقررات رازیر پا بگذارند .

رودریگو

بعدش سرگرد ریکاردوس رفت بالای سراو و کمربش را کشید بیرون . يك براونینگ<sup>۱</sup> خوشدست بود . نوی نو . ماشه را چکاند اما تیر درنرفت . نمی دانم چرا .  
اسلحه گیر کرده بود . آن ناکس هم ول کن معامله نبود . جناب سرگرد را حسابی کلافه کرده بود . نوی خونش غرق شده بودها، اما یکنفس شعر می خواند .

صدائی ضعیف و شکسته از دور می خواند:  
آه سرزمین مادر!  
مادر داغدار!  
سو گوار باش، سو گوار .  
چرا که یکی از فرزندان  
دژخیم از کار درآمده است)  
الهی! سنگ جان! هنوز نمرده بود؟  
نه . همه گلوله ها به زیر شکم و پاهایش خورده بود .  
و او همینطور یکریز ورمیزد .  
حقش بود بجای چشمها، دهنش را می بستید .

بی پرو  
رودریگو

## 1. Browning

ما چه می‌دانستیم اینطوری پیش می‌آید . سرگرد  
صدایمان زد . من و روبین دویدیم جلو . پسر ، چه  
منظره‌ای! دل نداشتم نگاه کنم . روی آن برفها ، خون  
و نفسش با هم الومی کردند . سرگرد بمن دستورداد  
که با کارابینم يك گلوله توی مغزش بزنم . اما من  
هر پنجتافشنگم راشلیك کرده بودم . روبین هم همینطور .  
خودش بما دستور داده بود .

کس دیگری آن دور و اطراف نبود؟

پی‌رو

رودریگو

نه ، بجز راننده‌ها ، که هیچکدامشان مسلح نبودند .  
ریکاردوس نمی‌دانست چکار کند . هی با براونینگش  
ور می‌رفت و فحش می‌داد . آن یاروسرخه هم از  
نفس نمی‌افتاد .

(صدائی ضعیف و شکسته از دور می‌خواند:

آه سرزمین مادر!

مادر قهرمان!

سرافراز باش

صدای فرزندانت را نمیشنوی

که از اعماق سینه‌هاشان

فریاد می‌زنند:

که برپا اسپانیا

سرزمین آفتاب

برپا !)

عجب برنامه‌ای! خوب ، می‌گذاشتید آنقدر خون از  
تنش برود تا سقط شود .

پی‌رو

رودریگو

اگر می‌خواستیم اینکار را بکنیم ، اول می‌بایست آن  
چاك دهن دریده‌اش را می‌بستیم . با آن ور زدنهایش

پی‌پرو  
نمی گذاشت کسی هوش و حواسش را جمع کند .  
(خندان) پس مشکلی داشتید، هاپسر؟ يك مشکل گت  
و گنده !

رودریگو  
چه جور هم! آنوقت سر گرد ریکاردوس دیوانه شد .  
کمربش را گذاشت توی جلدش. بانوک پوتین، بزور  
خوزالیورا دمر و خواباند. صورتش را فرو کرد توی  
برف ، پاشنه پایش را گذاشت پس کله اش و آنقدر  
فشار داد تا نفله اش کرد.

پی‌پرو  
مثل کرم لهش کرد، ها؟ خوب فنی بکار بست. حتماً که  
فن تمیزی زد.

رودریگو  
روبین خوب خودش را نگهداشت. اما من همانجا روی  
برفها بالا آوردم.

پی‌پرو  
می بینم که اولین دفعه مال تو خیلی پر ماجرا بوده، نه رودی؟  
آره، خیلی سخت گذشت.

پی‌پرو  
سر گرد ریکاردوس به ات نپرید که چرا بالا آوردی ؟  
همانموقع، نه. چیزی نگفت. (مکت) شبش تب کردم. سه  
روز خدا افتاده بودم. روز چهارم ، سر گرد احضارم  
کرد به اطاقش. يك تویبخننامه گذاشت لای پرونده ام.  
بمن گفت که وضعیت آنروز، همه اش تقصیر من بوده.

پی‌پرو  
چرا؟ برای اینکه بالا آورده بودی؟  
فهمیده بود که من گلوله هایم را به خوزالیو نزدم.

پی‌پرو  
واقعاً نزده بودی؟

رودریگو  
نه.

پی‌پرو  
عمداً ؟

رودریگو عمداً. سرلوله را باندازة يك بندانگشت گرفته بودم  
به راست تا گلوهایم به اش نخورد.

پی پرو ریکاردوس از کجا بو برده بود؟

رودریگو فقط گلوله‌های روبین به اش خورده بود. برای همین  
بود که فقط پائین تنه اش آس و لاش شده بود. هر تازہ  
کاری هم می توانست این را بفهمد.

پی پرو اما خودمانیم پسر، خوب کاری نکرده بودی. حقیقت  
نبود آرتیست بازی در بیاوری. بگمانم از همان اول کار،  
بفهمی نفهمی داشتنی رنگی میشدی، نه؟

رودریگو تو اینجا راحت میتوانی راجع به همه چیز اینطور  
بی دغدغه حرف بزنی، پی پرو. ولی اگر آنجا باشی،  
توی بحبوحه کار، قضیه يك چیز دیگر می شود. من  
این ماجرا را برایت تعریف کردم تا بفهمی که کار  
ساده‌ای نیست. بیخود به خودت وعده دادی. اگر از  
پسش بر نیائی، افتضاحی می شود که آنسرش ناپیدا.  
بہتر است خودت را گرفتار این دغمصه نکنی. پایت  
را بکش کنار، پی پرو. این مأموریت ویژه کوفتی را  
ولش کن.

پی پرو نه رودی. منکه حرفت را قبول کردم. قبول کردم که  
هر کاری دفعه اولش سخت است. اما یاد می گیرم،  
کاری ندارد که. توجوری با من حرف می زنی انگار  
يك الف بچه پیشاهنگم. ببین، منکه باندازة يك کتاب  
برایت قصه تعریف کردم. می خواهی باز هم برایت  
تعریف کنم. عجله که نداری، هاپسر؟

رودریگو      نه، فعلاً عجله‌ای ندارم.

پی‌رو      دلواپس سو فیاهم که نیستی؟ حتماً حالا حسابی خوابیده، مگر نه؟

رودریگو      آره، حتماً دواهایش را خورده و خوابیده. آنا مواظبش است.

پی‌رو      عالی شد. با يك آبجوی دیگر موافقی؟

رودریگو      بدم نمی‌آید. اما از این به بعد، حسابش پای من.

پی‌رو      نه، نشد!

رودریگو      چرا، چرا پی‌رو. از این به بعدش پای من.

پی‌رو      او آه! دست نگهدار پسر. امشب هر چقدر که بخوریم، پای من است. حالیت شد؟ آنقدر می‌خوریم تا تبدیل بشویم به دو تا بشکه آبجوی پلمپ شده. قبول؟

رودریگو      باشد، هر جور تو بخواهی.

(پی‌رو، با ته‌لیوانش روی میز تقه میزند و با اشاره انگشت، سفارش دو بطر دیگر را میدهد)

پی‌رو      میدانم بدی تو چی است رودی؟ همیشه طوری با دوستان حرف می‌زنی که انگار بابا بزرگشانی! توی اسپانیای باین بزرگی هزار تا آدم دیگر مثل تو است. آدمهایی را می‌گویم که به مأموریت‌های ویژه می‌روند. اما شرط می‌بندم هیچکدامشان باندازه تو، کارشان را گنده نشان نمی‌دهند. چه ات است؟ تیردر کردن که اینهمه فن و اصول ندارد. تو خودت چون دفعه اولت دل پیچه گرفته بودی، خیال می‌کنی همه همینطور اند. من خودم بار اولی که يك آدم زنده را

با تیر زدم یادم نیست . اما بار آخرش ، کاملاً یادم است . توی آستوریا<sup>۱</sup> بود . نمی دانم دهکده های آن دور و اطراف را هرگز دیدی یا نه . همه فکسنی و مخروطی به اند . چند مورد اتفاق افتاده بود که ستونهای موتوری ما را ، موقع عبور از توی آن دهکده ها ، منفجر کرده بودند . میدانی کار کی ها بود؟ کار بچه ها ، بچه های فسقلی . بزرگترها ، تا چشمشان به واحدها می افتاد ، زودی می چپیدند توی لانه هایشان . اما بچه ها ، اوه خدا لعنتشان کند ، توی کوچه ها می پلکیدند و بنا می کردند به بازی با توپ و تپله هایشان .

(صدای بازی بچه ها ، همراه با صدای عبور خودروهایی

نظامی از بیرون بگوش می رسد)

بعدش هم ، همینکه ستون ماشینها ردمی شدند ، توپ و تپله هایشان را پرت می کردند بطرف ماشین آخری .

(صدای انفجار ، همراه با سروصدای فرار بچه ها از

بیرون بگوش می رسد)

متوجهی رودی؟ توی اسباب بازیهایشان مواد منفجره کار می گذاشتند ، می شد عینهو نارنجک جنگی . از باباهای ناکسشان یاد گرفته بودند . تخم و ترکه همان معدنچی ها بودند دیگر .

می فهمم . این انچوچکها توی همان باروت و دینامیت ها بزرگ می شوند .

رودریگو

خلاصه واحدها را حسابی عاصی کرده بودند . از ترس این تخم لقها جرأت نداشتیم توی هیچ دهکده ای

پیرو

با بگذاریم.

(صدای آمرانه‌ای از بیرون:

صدا: گم شوید توله سگ‌ها!

صدای مهمه بچه‌ها

صدا: گورتان را گم کنید دیگر!

صدای ممتد رگبار گلوله‌ها و چند صدای

متفرق که: بگیرش، بگیرش! نگذار فرار کند!

رو راست بگویم. اعصاب همه را خرد کرده بودند. مگر تیر هوایی بخرجشان می‌رفت! از اینور دنبالشان می‌کردی، از آنور سرو کله‌شان در می‌آمد. تا اینکه بالاخره از بالا دستور رسید که بهر قیمتی شده باید مسیرها را پاک کنیم. آنوقت بود که راه کار آمد دستمان. کودک‌نوازی شروع شد! چند نفر از ماها مأمور شده بودیم که پیشاپیش ستون حرکت کنیم و مگسها را کیش کنیم. دیدن هر جنبنده‌ای همان ونعل کردنش همان! حتی وروجک‌هایی را هم که توی خاک و خله‌ها کون خیزه می‌کردند، می‌زدیم. بسکی چشممان ازشان ترسیده بود.

صدای تک تیرهای پراکنده از بیرون بگوش میرسد.

و صدای دسته جمعی بچه‌هایی که با هم می‌خوانند:

سینورها گفتند: به‌تان کار می‌دهیم،

اما گرمگی سوغات آوردند.

گفتند: برایتان صلح می‌آوریم،

اما هزارها قبرپیشکش کردند.

گفتند: به شما آسایش می‌بخشیم،

اما جوخه‌ها رارو برویمان ردیف کردند.

اما سینورها! نان، صلح، آزادی



اینها چیزهاییست که ما می‌خواهیم!  
 از آن ببعده دیگر برد با ما بود. او آخر، آنقدر ورزیده  
 شده بودیم که هیچکدام از گلوله‌هایمان هدر نمی‌رفت.  
 هر گلوله‌ای کار یکی از آن تخم‌لق‌ها را می‌ساخت  
 (صدای تک تیری از بیرون و متعاقب آن، صدای «آخ»  
 بچه‌ای)

دیگر حسابش از دستمان در رفته بود، هیچکداممان  
 نمی‌دانستیم که چندتایشان را شکار کردیم...

نه پی‌یرو، موضوع این نیست که آدم بتواند با هر گلوله  
 يك بچه را بیاندازد. توجه نمی‌کنی که من دارم ...  
 نه رودی، نه نگذاشتی حرفم را تمام کنم. اصل قضیه  
 يك چیز دیگر است. یاد می‌آید که توی همان ماجرا،  
 یکبار با دوسه تا از بچه‌ها شرط بسته بودیم که همان  
 جور در حال حرکت، از توی جیب، ها! همان جور  
 در حال حرکت، يك سرخ شیرخواره را توی بغل  
 مادرش بزنیم. آنهم از يك فاصله صدمتری. طوری  
 بزنیمش که فقط بچه نفله شود و صدمه‌ای به مادره  
 نرسد. فکر می‌کنی کی شرط را برد، ها پسر؟

فرضاً که تو برده باشی. این مسئله‌ای را حل نمی‌کنند.  
 چرا حل نمی‌کنند؟

نه، نمی‌کنند. برای اینکه فرق دارد.

چه فرقی آخر؟

فرق دارد پی‌یرو، خیلی هم فرق دارد.

رودریگو

پی‌یرو

رودریگو

پی‌یرو

رودریگو

پی‌یرو

رودریگو

بین رودی، انصاف داشته باش. تو چرانمی خواهی...  
گفتگوی پی پرو با رودریکو کماکان ادامه می یابد.  
حرکاتشان دیده می شود اما صدایشان دیگر بگوش  
نمی رسد .

نور صحنه بتدریج ضعیف می شود لیکن این مکالمه  
بی صدا، همچون مشاجره ای بی پایان، جریان دارد...

« پرو ده »



پردهٔ دوم

---

## صحنه

---

نیمکتی در پارک عمومی. پی پرو پاکتی ذرت بوداده در دست دارد و روی نیمکت نشسته است. تنهائی و سکوت

رودریگو که اعلامیه‌ای در دست دارد و مشغول خواندن آنست، سلاسه‌سلاسه وارد پارک می‌شود. بی آنکه تمام اعلامیه را خوانده باشد، با عصبانیت وانزجار، مجاله‌اش می‌کند. و درست در همین لحظه، چشمش به پی پرو می‌افتد. پی پرو هنوز متوجه او نشده.

(از همان دور) سلام پی پرو. گوشه گیر شدی. خبری

رودریگو

شده؟

(سر برمی‌گرداند) آه، عصر بخیر رودی.

پی پرو

(نزدیک می‌شود و می‌ایستد) تو حالا باید توی میخانه

رودریگو

باشی، اینجا چکار می‌کنی؟

از حالا؟ اوه، نه پسر. هنوز آفتاب نشست نکرده.

پی پرو

فعلاً ترجیح می‌دهم آفتاب بگیرم. می‌گویند آفتاب

- پائیزی برای استخوان پیرمردها مفید است.  
 رودریگو (می‌نشیند) این اولین باریست که اعتراف می‌کنی پیر  
 شدی. قبلاً می‌زدی زیرش.
- پی‌یرو بعضی از واقعیتها را نمی‌شود نادیده گرفت. خوب،  
 تو خودت توی پارک چکار می‌کنی؟ آمدی دختر  
 بتور بزنی؟
- رودریگو دیگر از من و تو گذشته سرکار دیاز! من بعد نوبت  
 بچه‌هایمان است.
- پی‌یرو (پاکت ذرت را به تعارف جلوی او می‌گیرد) بزنی!  
 رودریگو نه، متشکرم. تشنه‌ام می‌کند.  
 پی‌یرو (مشتی ذرت بدهان می‌ریزد) مادرید خوش گذشت.  
 رودریگو برای تفریح که نرفته بودم.  
 پی‌یرو بهر حال خوب بود، چون سوفیا حالش خوب شده،  
 مگر نه؟
- رودریگو آره. اما تو از کجا میدانی؟  
 پی‌یرو دو سه روز قبل دیدمش. سوار اتوبوس بود. از توی  
 خیابان برایش دست تکان دادم. گمانم متوجه نشد.  
 خیلی وقت بود ندیده بودش. برای خودش زنی شده.  
 رودریگو هنوز حالش کاملاً خوب نشده. پوست کلفتی می‌کند  
 که از خانه می‌زند بیرون. نمی‌دانم چه مرگش است  
 که توی خانه بند نمی‌شود.
- پی‌یرو دخترها توی این سن و سال هـزار جور سرو سودا  
 دارند. خوب، حالا چه اش بود؟
- رودریگو از همین ناراحتیهای معمول زنانه. چه میدانم!

پی‌یرو می‌فهمم. زن‌ها همیشه این استعداد را دارند که مبتلا به بیماری‌های مخصوص خودشان بشوند. گرتای<sup>۱</sup> منم سربیکی از همین مرضها بود که مرد، یادت هست؟ بعد از پس انداختن بنیفاسیو<sup>۲</sup> دیگر روز خوش ندید. نمی‌دانم دکترها چه بلائی سرش آوردند. بعد از دهسال، بالاخره رحمش عفونی شد و مرد. خوشبختانه مال سوفی چیز خطرناکی نبود.

رودریگو

پی‌یرو خیلی خرجت شد؟

رودریگو نه بیشتر از آنچه‌ی که فکر می‌کردم.

پی‌یرو پس شانس آوردی.

رودریگو چه جورهم!

(مکث)

پی‌یرو منم شانس آوردم که امروز دیدمت رودی. تنهانشسته

بودم و برای خودم فکر و خیال می‌کردم.

رودریگو چه فکر و خیالی؟

پی‌یرو فکر و خیالات الکی. مدتی می‌شود که دیگر چیز خاصی

ندارم که به‌اش فکر کنم، جز پسر بنیفاس. آن کره‌خر

هم که اصلاً نمی‌دانم توی ویزکایا<sup>۳</sup> دارد چه غلطی

می‌کند. ظاهراً مغزم کششش را از دست داده (مکث)

از بازنشستگی متنفرم رودی، میدانی؟ بازنشستگی توی

ذهن من یک شکل و شمایل بیشتر ندارد، آنهم شکل

و شمایل پدر خدا بیامرزم است. صبح تا غروب روی

1- Greta      2- Bonifacio

3- Vizcaya

يك «صندلی جنبان»<sup>۱</sup> می نشست، يك پتو می انداخت روی زانوهایش و از روی بالکن خانه، زل می زد به آدمهای توی خیابان. فقط همین! صبح تا غروب روی همان صندلی قرازه اش می نشست و تاب می خورد. حتی نهارش را هم همانجا برایش می بردند. سه فصل از سال، برنامه اش همین بود. فقط مواقع شام که میشد، می رفتیم و صدایش می زدیم تا بیاید توی اطاق.

خیلی وقت است که مرده، نه؟

رودریگو

اوه، آن موقع من هنوز ازدواج هم نکرده بودم (مکت) یکروز غروب که مثل همیشه داشتم می رفتم صدایش بزنم تا بیاید توی اطاق، دیدم صندلیش تکان تکان نمی خورد. از همانجا فهمیدم که با عزرائیل ملاقات کرده. معنی بازنشستگی برای من، یعنی این. ولی تو که هنوز خیلی مانده تا بازنشسته بشوی پی بر. چقدر دیگر از خدمت مانده؟

پی پرو

رودریگو

پری نمانده، همه اش چهارسال دیگر. بیست و شش سال است که توی این لباسم (مکت) اما میدانی رودی، هیچوقت سعی نکردم روی صندلی جنبان بنشینم. البته آن صندلی جنبان را هنوز هم که هنوز است دارمش. گوشه پستو افتاده، اما هیچوقت رویش نمی نشینم. از هر چه صندلی جنبان است متنفرم. هر وقت که می بینم يك صندلی جنبان سر جایش بیحرکت است و تاب نمی خورد، یاد مرگ می افتم. تو که از

پی پرو

۱ - صندلی گهواره ای. نوعی صندلی راحتی که سر جایش تاب می خورد.

این اخلاقها نداری، هاپسر، داری؟

رودریگو نه. من فعلاً نه کاری به صندلی جنیان دارم و نه خیال مردن. فکرش رانکن پی‌یر، ولش کن. خوب، امروز کجاها بودی؟ یکشنبه‌ات خوش گذشت؟

پی‌یرو یگراست از خانه آمدم اینجا (مکث) مرکز شهر چه خبر؟ شنیدم امروز تظاهرات بود.

رودریگو آزه، توی میدان صلح. نرفتم. فقط دیدم که آدمهای زیادی داشتند می‌رفتند آنطرف.

پی‌یرو باز این سرخهای بوگندو رویشان را زیاد کردند. دیگر دارند این مملکت را به گه می‌کشند. تکان می‌خوری قشقرق راه می‌اندازند. اگر جلویشان را نگیری، ادعای حکومت هم می‌کنند. من می‌شناسمشان که چه مادر قحبه‌هایی هستند.

رودریگو يك چیزی دارد بیخ گوش ما اتفاق می‌افتد پی‌یر، يك چیز گنده. اما ما ازش بی‌خبریم. مثلاً تو بین، این زعمای قوم چه مرگشان شده که اینقدر در مقابل این لات ولوت‌های خائن بزرگواری نشان می‌دهند و چیزی نمی‌گویند؟ سردر نمی‌آورم. قبلاً اینطوری نبود، یادت هست پی‌یر؟ تا يك سرخ، یا هر بی‌پدر و مادر دیگری می‌خواست رویش را زیاد کند، يك تو دهنی محکم به‌اش می‌زدند تا حساب کار دستش بیاید. اما حالا بین، فوج فوج از این بی‌سروپاها جمع می‌شوند و هر چه به دهنشان می‌رسد به همه کس می‌گویند. هیچکی هم به‌اشان نمی‌گوید بالای



چشم‌تان ابروست. تو فکر نمی‌کنی که اتفاق افتاد؟

یعنی يك اتفاق ناجور؟ نمی‌دانم، ممکن است (مکث)  
فی الواقع زیاد هم بیراه نمی‌گوئی رودی. اوضاع يك  
جور دیگر شده. انگار حفظ امنیت کشور، دیگر  
برای هیچ دستگاهی اهمیت ندارد. یادم است که توی  
خوابانیدن اعتصابات معدنچی‌های «ویزکایا»، گارد  
امنیت چطوری عمل می‌کرد. مثل شیر. ما را از این  
پایگاه فرستاده بودند به کمکشان. پوست کارگرهای  
معدن را کن‌دیم. تمام کانون و اتحادیه‌شان را داغان  
کردیم. تازه اعتضاباتشان برای چی بود، چندرقاز  
اضافه دستمزد. اما حالا، انگار دستگاه دیگر هیچ  
اهمیتی به این اغتشاشها نمی‌دهد. حق با تو است  
رودی، باید رمزی توی کار حکومت باشد (مکث)  
عده‌شان زیاد بود؟

پی‌رو

کی‌ها؟

رودریگو

همانهایی که گفتی داشتند می‌رفتند طرف میدان صلح.  
منکه تا خود میدان نرفتم. اما تا آنجا که دیدم، آره،  
خیلی زیاد بودند.

پی‌رو

رودریگو

آدم هول برش می‌دارد. خوب، ایندفعه چه مرگشان  
بود؟

پی‌رو

رودریگو

(اعلامیهٔ مچاله شده را بسمت او می‌گیرد) هرچی هست،  
این تو نوشته. بگیر بخوانش. با اصطلاح، قطعنامه‌شان  
است!

پی‌پرو رودریگو چه گه خوردنها! خوب، چی نوشته؟  
 بگبر بخوانش .

پی‌پرو مگر تو خودت نخواندیش ، ها پسر ؟ نخواندیش؟  
 رودریگو نه همه‌اش را .

پی‌پرو همه‌اش که لازم نیست . هرچقدرش را که خواندی  
 برای منم تعریف کن .

رودریگو (درحالی‌که اعلامیه را صاف و صوف میکند) يك مشت  
 شر و ور . بگذار برایت بخوانم .

پی‌پرو از وسط‌هایش بخوان . از چس نفسی بدم می‌آید .  
 رودریگو اوه، اینجا را باش پی‌پرو! صدجور غلط زیادی کردند!  
 پی‌پرو یاالله پسر! بخوانش ببینم چه مرگشان است .

رودریگو من خودم اینجا‌هایش را نخوانده بودم . گوش کن .  
 صدای يك سخنران ، در میان همه‌ جمعیت ، از  
 بیرون بگوش می‌رسد:  
 دراین تجمع متحدانه ، ما کارگران بخش صنایع ،  
 معادن و کارگاهها بدینوسیله مؤکداً خواستار آن  
 هستیم که دولت در موارد زیر به خواستهای صنفی  
 دموکراتیک ما زحمتکش‌شان، بدون کم و کاست، پاسخ  
 مساعد دهد:

۱- قوانین کار تغییر یابد و لوایح جدید کارگری با  
 نظر نمایندگان اتحادیه‌های ما ، بنفع کارگران  
 اصلاح شود.

۱- گفتنی است که تا قبل از سال ۱۹۶۵ هرگونه تظاهرات ، اجتماعات  
 و اعتصابات صنفی و سیاسی در اسپانیا ممنوع بود. در این سال ، با تصویب قانونی  
 ویژه، حق اعتصاب برای مسائل اقتصادی، آزاد و برای مسائل سیاسی ممنوع اعلام  
 شد. اما از سال ۱۹۶۶ با سرکوب هر نوع تظاهرات اعم از صنفی یا سیاسی، این قانون  
 عملاً زیر پانواده شده بود.

صدای جمعیت: هوله!

۲- برای کلیه کارگران بیکار و اخراج شده، ایجاد کار شود.

صدای جمعیت: هوله!

۳- استخدام و اخراج کارگران باید با نظر و طبق تصمیم سندیکای خودمان صورت بگیرد.

جمعیت: هوله!

۴- اعتصاب، اعتراض و تجمع کارگران بعنوان حق مسلم و قانونی، شناخته شود و به مداخله، تعرض و تجاوز پلیس، گارد امنیت و سایر نیروهای انتظامی به حریمهای مقدس کارگری و مسائل صنفی، خاتمه داده شود.

جمعیت: هوله!

۵- حقوقها و دستمزدهای ما بموازات افزایش هزینه زندگی، ترمیم گردد.

: هوله!

۶- ساعات کار کارگران در هفته به چهل ساعت تقلیل یابد

: هوله!

۷- در ایام بیماری و اضطرار، حقوق کارگران، معادل روزهای عادی کار پرداخت شود.

: هوله!

۸- جریمه‌های نقدی و سایر جریمه‌های ظالمانه‌ای که تماماً بضرر کارگران است، از آئین نامه‌های انضباطی لغو شود.

: هوله!

۹- برای کارگران از کار افتاده و بیمار، شوراها، بررسی عادلانه تشکیل شود.

: هوله!

۱۰- وسایل رفاهی، بهداشتی و ایمنی کارگران

تأمین شود و سطح خدمات عمومی ، خاصه برای  
کارگران معادن، افزایش یابد.  
: هوله !

۱۱- رفقای کارگر یا هوادار کارگر که در اعتصابات  
اخیر دستگیر و به زندان افکنده شده‌اند، بدون هیچ  
قید و شرطی، آزاد گشته واز...

پی‌یرو      زکی! دوازده ، همه اسپانیاییهای با پدر و مادر از  
اسپانیا بیرون رفته و مملکت را دو دستی تقدیم ما  
بی پدر و مادرها سازند! آره ارواح بابایشان! ولش  
کن رودی، تا همینجایش دیگر بس است. حوصله‌ام  
را سر بردی.

رودریگو      (با قهقهه) حالا کو! همینطور تا شماره بیست و پنج  
رفته جلو.

پی‌یرو      هرچی گیرشان آمده چپانده‌اند توی اعلامیه‌شان  
ناکسها! (مکث) ولی اینها که سرخ‌اند رودی . تو  
اینطور فکر نمی‌کنی، ها پسر؟ اگر هم سرخ نباشند ،  
بهر حال رنگی که هستند، مگر نه؟

رودریگو      قطعنامه‌شان که بدجوری بوی اغتشاش می‌دهد.

پی‌یرو      شرارت و خیانت. واقعاً که همین بورا میدهند. این  
کارشان است. متعجبم رودی، چرا کسی دندانهایشان  
را خرد نمی‌کند؟ پس پلیس روزاز به چه دردی  
می‌خورد؟ که فقط آخر شبها برود توی کافه‌ها، مست‌ها  
و جنده‌ها را باز داشت کند؟ عجب مملکتی شده‌ها! پس  
این زندانها را برای کی‌ها ساختند؟ برای عمه من !  
می‌خواهی بگوئی دیگر بشم و پبلی دستگاه هم ریخته؟

رودریگو

پی‌یرو

نه رودی، اینرا نگفتم. اما همانطور که گفتی، انفاقات عجیب و غریبی دارد می‌افتد. من هیچوقت یادم نمی‌آید که اینقدر به این اوباش میدان داده باشند. کاش می‌رفتیم و کاسه و کوزه‌هایشان را بهم می‌ریختیم. ما که گارد امنیت نیستیم پی‌یر. دنبال دردرس می‌گردی؟

رودریگو

پی‌یرو

این دردرس نیست پسر. این وظیفه‌ی هر اسپانیایی وطن پرست است.

رودریگو

پی‌یرو

یعنی پلیس‌های این شهر، وطنپرست نیستند؟ چه میدانم. اگر هستند پس چرا آبی ازشان گرم نمی‌شود؟ بهم زدن اینجور توطئه‌ها که دیگر کاری ندارد. محاصره‌شان کن و چند تا از گنده‌ترهایشان را بگیر زیر باتوم. آنوقت بقیه، مثل زلزله زده‌ها در می‌روند. اینطوری که معنی ندارد (مکث) بنظر من از همان اولش نمی‌بایست بگذارند اینهمه اراذل يك جا جمع بشوند، حش هم همین است. توجه فکر میکنی، ها پسر؟

رودریگو

با نظرت موافقم پی‌یر. اگر بخواهند همین جوری پیش بروند، قول می‌دهم که من بعد همه یکشنبه‌ها همین بساط باشد. طویله که نیست، هی دورهم جمع میشوند و بعبع می‌کنند.

پی‌یرو

درست فهمیدی رودی، کارمان درآمده. من بعد هر یکشنبه همین بساط است.

رودریگو

(با عصبانیت، اعلامیه را پاره پاره می‌کند و دور می‌ریزد)

مگر اینکه دستگاه هر چه زودتر فکری بحال مردم این شهر بکند. و گرنه این شپش‌ها از سروروی همه بالا می‌روند.

پی‌یرو      حالامی فهمم. ولینگتن راست می‌گفت که ما اسپانیائیه‌ها شجاع هستیم اما بی‌انضباطیم (مکت) هنوز تظاهر ایشان ادامه دارد؟

رودریگو      (از جابر می‌خیزد و به آنسوی پارک سرک می‌کشد) ظاهراً

پی‌یرو      هنوز بعضی‌ها دارند بهمان طرف می‌روند. عده‌کسانی که دارند از آنجا برمی‌گردند خیلی کم است (می‌نشیند) دور هم دیگر جمع شده‌اند که فقط همین مزخرفات

را گوش بدهند یا برنامه‌های دیگری هم توی کار است؟ نکند يك سری برنامه تفریحی هم گذاشته‌اند که خلایق را بکشانند طرف خودشان.

رودریگو      خبر ندارم پی‌یرو. شاید برنامه‌های دیگری هم توی

پی‌یرو      کارشان باشد. می‌خواهی برویم سری بزنیم؟ گور بابایشان. نمی‌خواهم صدای نکتبشان را بشنوم. حرص می‌گیرد.

رودریگو      پس شانس آوردی که صدایشان به اینجا نمی‌رسد.

پی‌یرو      لابد بلندگوی درست و حسابی ندارند. و گرنه از

میدان صلح تا اینجا چندان راهی نیست. هوله، هوله، زهرمار! (سکوت) برویم آبجو بزنیم؟

رودریگو      نه پی‌یرو، امشب نه. به‌آنا قول دادم که شام بروم خانه.

---

۱ - Wellington فرمانده معروف انگلیسی که در رأس ارتشهای متفق اروپا، ناپلئون را شکست داد.

بعد از اینکه از مادرید بر گشتیم ، این اولین شبی است که قرار شده همه دور همدیگر جمع بشویم نمی خواهیم از دستش بدهم .

پی پرو از دستش نمی دهی رودی . فقط یکی دو تا آبجو . وقت زیادی نمی گیرد .

رود ریگو اوه ، نه . به آبجو خوردن تو نمی شود اعتماد کرد . وقتی شروع کردی ، دیگر خاتمه اش با کرام الکاتبین است .

پی پرو (می خندد) من امشب اگر مست نکنم ، غصه این تظاهرات مریضم می کند . باید بروم و یکجوری خودم را مشغول کنم .

رود ریگو فراموش کن . برای فکر کردن به این جور مسائل ، آدمهای گنده تری توی این مملکت وجود دارند .

پی پرو اگر آنها به پشمشان نگرفتند چی ؟ ها پسر ، آنوقت چی ؟

رود ریگو حتماً فکری بحالش می کنند . هنوز این مملکت آنقدرها هرج و مرج نشده که اینقدر مأیوس شده باشی . اگر قرار باشد کبوترها را بادست بگیری ، باید اول برایشان دان پاشی . اینطور نیست ؟

پی پرو امیدوارم حق با تو باشد . (مکث) بالاخره برنامه آبجو بکجا کشید ؟ موافقی یا نه ؟

رود ریگو اگر سرپائی باشد ، موافقم . فقط یک بطر . نه کم نه زیاد . این شرط با مزاجت سازگار هست ؟

پی پرو اینکه خیلی ظالمانه است پسر . فقط یک بطر ؟

فقط یکی !	رودریگو
پولش پای تو ؟	پی پرو
نچ نچ ! هر کی پای خودش !	رودریگو
پس دو بطر، دو میش مهمان من .	پی پرو
همان يك بطر پی پرو . هر کی هم پای خودش .	رودریگو
ای لعنت به تو! تو دیگر چه جور همپاله ای هستی؟	پی پرو
چی شد ؟ قبول؟	رودریگو
بجهنم! قبول . حالا برویم تا ببینیم بعد چطور میشود .	پی پرو
بعد ندارد پی پرو . فقط یکی . قول بده .	رودریگو
اوه دست بردار پسر . تو یکیت را بخور و گورت را	پی پرو
گم کن . چکار به کار من داری ، ها ؟	
پس من هر وقت که خواستم میتوانم بروم منزل؟	رودریگو
هر وقت که خواستی ، برو .	پی پرو
و تو مزاحم نمیشوی ؟	رودریگو
نه ، نمیشوم .	پی پرو
هیچ اصرار و سماجتی هم برای نگهداشتن من نمیکنی؟	رودریگو
نه ، نمی کنم .	پی پرو
قول شرف ؟	رودریگو
اوه ، تو اگر دختر بودی چقدر ناز می کردی؟	پی پرو
قول شرف پی پرو؟	رودریگو
قول شرف پسر ، قول شرف ! میدانی رودی ، تو من	پی پرو
را یاد یکی از دوستانم می اندازی . آنوقتها خیلی	
جوان بودم . گمانم پسرم تازه بدنیا آمده بود . ما را	
فرستاده بودند به جبل الطارق برای پاسداری تنگه .	



يك شب كه كشيگمان تمام شده بود ، با چند تا از بچه‌های جور، قرار گذاشتيم كه برويم الواتی . اما پول زیادی توی چمنهٔ هیچکداممان نبود. قرار گذاشته بودیم . . .

(یکه و صدای درهمی از بیرون پارک بگوش می‌رسد، صدائی حاکی از تعقیب و گریز ؛ صدای پاهائی که می‌دوند ، صدای سوت و آژیر پلیس‌ها ، صدای اغتشاش، صدای بگیر و ببند ، صدای شعار و فرار و مقابله . . .

(یکه خورده) چه خبر شده ؟

رودریگو

(یکه خورده) شلوغ پلوغ شده ؟

پی‌پرو

(صداها نزدیکتر می‌شوند. هردو از جایشان برمی‌خیزند و به بیرون از پارک ، بسمت صداها ، سرک می‌کشند)

آنجا را نگاه کن پی‌پر. انگار ملخ به‌اشان حمله کرده باشد ، از هم پاشیده شدند.

رودریگو

(به‌وجد آمده) هی جانمی! نگفتم پسر، نگفتم پلیس‌های ما نمیگذارند که این اراذل رویشان رازید کنند (غیه میکشد) هووو . . . ! مثل صاعقه زده‌ها دارند جیم می‌شوند!

پی‌پرو

دنبال سوراخ دعا می‌گردند پی‌پر . نگاهشان کن ، ها ها ! برویم جلو تر سیاحت کنیم.

رودریگو

از همینجا سیاحت کن پسر ، امن تر است ، دروغ می‌گویم، ها ! پلیسها دارند مثل تیر دنبالشان می‌روند. قول می‌دهم تا شب نشده صد نفرشان را بیشتر گیر

پی‌پرو

بیاندازند.

«شدت و تداوم همه‌ها»

(کم کم همه‌ها و صداها ضعیفتر می‌شود، به‌جز چند صدای پای منقرده که کاملاً نزدیک شده و واضح‌تر بگوش می‌رسند، پی‌رو آستین رودریگو رامی چسبند و به‌او هشدار می‌دهد)

هی رودی، آنجا را نگاه کن. آن دوتا، دخترهایت نیستند؟

دخترهای من؟ کو؟

رودریگو

آنطرف پسر، آن چند نفری را می‌گویم که از نرده‌ها پریدند این‌ور.

پی‌رو

(صدائی نفس‌زنان از نزدیک: بدو سوفی، معطل‌نکن! صدای دیگر: بگذار کفش‌هایم را در بیاورم. با این پاشنه‌ها نمی‌شود دوید.)

صدای اول: بجنب، بجنب، از این‌ور بیا، کجا می‌روی؟

صدای دوم: آمدم کلود، آمدم. بدو!

صدای پاها در حال ضعیف شدن است)

(هراسان) خودشانند. (بافر یاد) صبر کنید بی‌نیم. آهای

رودریگو

کلود، سوفی! (صداها دور می‌شوند) بچه‌ها صبر کنید! سوفیا! کلودیا! بایستید تخم جن‌ها! (صداها کاملاً محو می‌شود) یعنی چه!

(سکوت)

(می‌نشینند) فکرش را می‌کردی رودی؟

پی‌رو

این حرامزاده‌ها اینجا چکار می‌کردند؟ (می‌نشینند)

رودریگو

این‌ها دیگر توی میدان چی می‌خواستند؟ سردر نمی‌آورم!

- پی یرو  
رودریگو  
خوب ، رفته بودند تظاهرات .  
گه خوردند که رفتند . با اجازه کی ؟ قلم پاهایشان را  
می شکنم . کی به اشان اجازه داده بود هرجهنمی که  
دلشان می خواهد ، بروند ؟
- پی یرو  
ولی توی تظاهرات بودند رودی . ندیدی چطوری  
سراسیمه داشتند درمی رفتند .
- (مکث)  
رودریگو  
حتماً رفته بودند تماشا .  
پی یرو  
(رندانه) فقط تماشا ؟  
رودریگو  
(خود را بازیافته) جوان اند دیگر ، کنجکاو اند . حتماً  
فقط رفته بودند تماشا .
- پی یرو  
تماشای چی ؛ يك مشت آشوبگر ، هاپسر؟  
رودریگو  
خوب ، معلومست ، چرا که نه ؟  
پی یرو  
ولی آنطور که آنها درمی رفتند ، معلوم بود که چندان  
بی تقصیر هم نبودند .
- رودریگو  
ترسیده بودند . برای همان درمی رفتند . مطمئنم .  
پی یرو  
ولی وقتی صدایشان زدی ، محبت نگذاشتند رودی ،  
متوجه نشدی ؟
- رودریگو  
خوب ، شلوغ پلوغ بود ، حتماً نشنیدند .  
پی یرو  
هی پسر ! باخودت رو راست باش . خوب میدانی که  
صدایت را شنیدند . کلودیا حسابی تو را شناخت .  
حتی سوفیا هم يك لحظه زل زد به ما ، اما زودی در  
رفت . بقیه شان هم همینطور ، خوب ، این حرکات یعنی  
چه ، هاپسر ، یعنی چه ؟

- رودریگو      منظورت از این حرفها چی است؟
- پیرو      منظورم اینست که پس دخترهای تو هم . . .
- رودریگو      نه ، حتم دارم که نه .
- پیرو      خودت را گول نزن رودی. پس آنجا چکار میکردند؟
- تابحال دیدی کشیשהا بروند تماشای گاو بازی ؟
- (رودریگو خاموش و درمانده نگاهش می کند)
- (سکوت)
- رودریگو      (باخودش) اگر صحت داشته باشد، خودم میکشمشان،
- قسم می خورم ! (مکت) آرزو می کنم که چشمهایم
- اشتباهی دیده باشد.
- پیرو      چشمهای تو ممکن است، اما چشمهای من، تا بحال
- هیچوقت اشتباه نکرده.
- رودریگو      سوفی، کلود. یا مسیح! آخر چطور توانستید، توله-
- سگها !
- (سکوت ممتد)
- پیرو      پس دو تا سرخ توی خانهات داشتی و خودت خبر
- نداشتی، ها ؟
- رودریگو      اوه، نه! دخترهای من سرخ نیستند پیرو، یقین دارم.
- پیرو      رنگی که هستند، یعنی نیستند، ها پسر؟
- رودریگو      نه، نمیتوانند باشند . من برایشان پدر خوبی بودم .
- همیشه خدام و اظباشان بودم. چطور ممکن است منحرف
- شده باشند؟
- پیرو      تعجب من از رنگی شدن دخترهایت نیست رودی ،
- تعجب من از اینست که تو چطوری نتوانستی بوی گند

- افکارشان را درست زیر دماغت حس کنی .
- سعی نکن دخترهایم را متهم کنی پی‌یر . تو هم مثل  
 رودریگو
- من مطمئن نیستی که آن دوتا، کلود و سوفی بودند.  
 پی‌یرو
- ای مریم با کره! دیوانه شدی پسر؟ من با همین دوتا  
 چشم‌هایم دیدمشان، از همین چند قدمی، چطور میتوانم  
 مطمئن نباشم؟ من ، از همان لحظه‌ای که از نرده‌ها  
 پریدند این‌ور ، شناختمشان . بتو هم که گفتم پسر ،  
 همان‌موقع بلافاصله بهات نگفتم ، ها ؟
- این بدترین بلائی بود که این توله سگ‌ها میتوانستند  
 رودریگو
- بسرم بیاورند .
- باید جلوی‌شان‌را بگیرم رودی . و گرنه موقعیت کاملاً  
 پی‌یرو
- خراب میشود . خودت متوجهی که ؟ (مکش) خدا کند  
 هنوز زیاد منحرف نشده باشند .
- اوه نه ، نه پی‌یر ، نه ! حتماً اشتباهی پیش آمده .  
 رودریگو
- من مطمئنم .
- سعی داری چی‌چی را حاشا کنی پسر ؟  
 پی‌یرو
- نه ، نه ، اصلاً باور نمیکنم .  
 رودریگو
- ( سکوت ممتد )
- فکر میکنی زنت ، آنا ، اوهم خبر نداشت !  
 پی‌یرو
- مطمئنم پی‌یرو، باید اشتباهی پیش آمده باشد .  
 رودریگو
- اگر آناهم رنگی شده باشد چی ؟ فکر نمیکنی اوهم  
 پی‌یرو
- همدستان ...
- کافی است پی‌یر . چرا اینقدر سعی میکنی موضوع  
 رودریگو
- را قطعی کنی ؟

- پی پرو      زن و بچه‌ات بوی گند گرفته‌اند رودریگو . شاید هنوز بطور قطعی سرخ سرخ نشده باشند ، وای رنگی قطعی است .
- رودریگو      ( بافریاد ) اینطور نیست !
- پی پرو      قطعاً همینطور است پسر ، مگر اینکه دلت بخواهد خودت را بکوری بزنی .
- رودریگو      نه مرد ، نه . تو را خدا اینقدر نیش‌زن ، ممکن است! بگذار حواسم را جمع کنم .
- پی پرو      تو اگر میتوانستی حواست را جمع کنی ، زن و بچه‌هایت به بیراهه نمیافتادند .
- رودریگو      به‌ات اخطار میکنم پی پرو . سعی نکن بمن بقبولانی که... ( برمیخیزد ، بافریاد ) چی چی را بتو بقبولانم پسر ؟ دوتا توله سرخ پس انداختی ، هرشب هم توی بغل يك سرخ بو گندو میخوابی ، اما نه خودت فهمیدی و نه حالا میخواهی بفهمی . خجالت دارد والله !
- رودریگو      ( برمیخیزد ) تو حرامزاده از کجا اینقدر مطمئنی که داری محاکمه‌ام میکنی ؟
- پی پرو      من اگر جای تو بودم خفه‌شان میکردم ، باهمین دستهایم .
- رودریگو      ای رذل بی‌همه چیز ! پس چرا معطلی ؟ برو لوشان بده ، همین را میخواهی ؟
- پی پرو      خیال میکنی میگذارم سه تا سرخ لعنتی همینطوری راست راست برای خودشان بگردند ؟ آنها حالا که حسابی شناخته‌امشان ؟ ها پسر ؟ فکر کردی اینقدر خائنم ، ها ؟
- رودریگو      تو کثافت ، اگر کاری به کارت نداشته باشند حضری

همینجا محکومشان کنی و یکی يك تیر خلاص توی  
کله‌شان بزنی . درست نمیگویم ؟

پی‌یرو      مسلم است که محکومشان میکنم . تو هم باید بکنی  
سرکار مأمور ویژه !

رودریگو      آنها دخترم هستند لعنتی ، این را نمی‌فهمی ؟

پی‌یرو      ولی آنها سرخ‌اند ، مگر نه ؟

رودریگو      سرخ هم باشند دختر های من هستند ، بتوجه ؟

پی‌یرو      اگر سرخ باشند ، دشمن اند . حتی اگر دخترهای

تو هم باشند . دشمن ، دشمن است پسر . دشمن دوست  
داشتنی ، هیچ جای دنیا وجود ندارد .

رودریگو      تو کثافت فکر میکنی که ...

پی‌یرو      من فقط به اسپانیا فکر میکنم ، همین .

رودریگو      ( راه می‌افتد ) من میشناسمت که چه بیشرفی هستی

( چند قدم نرفته ، برمیگردد ) خوب گوشه‌هایت را باز کن

سرکار دیاز ! اگر فکر کردی که پایم را توی تله گیر  
انداختی ، کور خواندی .

پی‌یرو      رودی فلک زده ! فقط پایت نیست که توی تله افتاده .

تاخر خرها افتاده‌ای توی هچل ، کجای کاری !

رودریگو      اگر از این جاسوس‌بازیهایت درمورد من دست نکشی

يك گلوله حرامت میکنم . از نزدیکترین فاصله ....

پی‌یرو      ( باوحشتی ساختگی ) اوه ، مادر مقدس !

رودریگو      خودت خوب میدانی که اگر لازم باشد ، میکنم

( باگامهای عصبی خارج میشود )

« پرده »

پردهٔ سوم



---

## صحنه

---

میزی دریک رستوران درجه ۲.  
پی یرو، پشت میز نشسته است و روزنامه‌ای را ورق  
می‌زند. گهگاه، نگاهی به ساعتش می‌اندازد و جرعه‌ای  
می‌نوشد. تعداد بطری‌های آبجوی روی میز، زیاد  
است.

اندکی بعد، سرو کله رودریگو، با حالتی شتابزده،  
ظاهر می‌شود.

عصر بخیر پی یرو. عذر می‌خواهم که دیر کردم.	رودریگو
(روزنامه‌اش را تا می‌کند) پس آنایبغامم را بتو رساند؟	پی یرو
آره. می‌بینی که خودم را رساندم.	رودریگو
یقین داشتم که می‌آئی. بنشین.	پی یرو
(در حال نشستن) خیلی منتظرت گذاشتم؟	رودریگو
عیب ندارد. فقط باندازه خوردن یک بطر آبجو تأخیر داشتی.	پی یرو
توی ترافیک ماندم. خودم به شلوغی تظاهرات.	رودریگو

الکی خوشها، از روهم نمی روند!

پی پرو (در حالیکه روزنامه اش را ول می کند روی میز) آره، اینجا هم نوشته که بعد از ظهر توی میدان جمع می شوند. دیگر کارشان رسمیت پیدا کرده، صادر قحبه ها! اینکارشان نوعی توهین بشرافت همه ماست.

رودریگو چرا اینهمه آبجو باهم سفارش دادی؟ خبری است؟

پی پرو چند تا دلیل قانع کننده دارم. یکی اینکه مجبور نباشم بعد از خالی شدن هر بطری، منت گارسن را بکشم. دوم اینکه نمی خواهم از اولین بطری که شروع می کنم، تا آخرین بطر، بینشان هیچ وقفه ای بیافتد. سوم اینکه از میزی که فقط بطری خالی رویش باشد متنفرم. چهارم اینکه راه را برای چانه زدنهای توبسته باشم، تا هی نق نزنی که دیگر بس است. پنجم اینکه نشان بدهم امشب واقعاً خیال دارم رفع تشنگی کنم تا بشوم مثل چی؟

رودریگو يك بشكۀ پلمپ شده آبجو؟

پی پرو بارك الله پسر! وششم اینکه فرصت داشته باشیم همه حرفهایمان را بزنیم.

رودریگو حرفهایمان؟ کدام حرفها؟

پی پرو می خواهی همینطور رسیده نرسیده برویم سر موضوع اصلی؟ فعلاً به آبجو برس!

رودریگو کدام موضوع اصلی؟ سردر نمی آورم. موضوع چی است، پی پرو؟ وقتی آنها داشت پیغامت را بمن می داد، خیلی بکر بود.

پی‌پرو	آنا؟ برای چی؟
رودریگو	می‌گفت صدای پی‌پرو با مواقع دیگر فرق داشت...
پی‌پرو	راستی؟
رودریگو	می‌گفت توی تلفن خیلی خشک باش صحبت کردی و حتی به احوالپرسیش هم جواب ندادی. چرا پی‌پرو؟
پی‌پرو	دست خودم نبود. نمی‌توانستم خودم را راضی کنم که باش مهربانتر باشم.
رودریگو	چرا نتوانستی؟ آنا که کاریت نکرده.
پی‌پرو	چطور نکرده! مگر حتماً باید مستقیماً کاری با خود من کرده باشد، ها پسر؟
رودریگو	با هیچ کس نکرده پی‌پرو، پاك پاك است.
پی‌پرو	پاك پاك؟ در حیرتم، چطور میتوانی این حرف را بزنی؟
رودریگو	باز هم تکرار می‌کنم پی‌پرو، آنا از من و تو هم پاك‌تر است.
پی‌پرو	ولی مادر دخترهایت که هست، نیست؟
رودریگو	در مورد دخترها هم اشتباه می‌کنی. قضیه بآن صورتی که تو فکر می‌کنی نیست.
پی‌پرو	این حرفها از تو بعید است پسر!
رودریگو	باور کن پی‌پرو. فکر نکن که چیزی هست و من دارم از تو پنهانش می‌کنم.
پی‌پرو	رودی، رودی! از اداهایت دست بردار. این اداها بخرج من نمی‌رود، نمی‌فهمی؟
رودریگو	ادائی توی کار نیست که بخرجت برود یا نرود.

پی‌پرو واقعاً نیست؟ تو داری سعی میکنی دو تاسرخ را زیر  
دامنت مخفی کنی، آنهم جلوی دوتا چشم من، باز  
هم میگوئی ادائی در کار نیست؟

رودریگو ولی آنها سرخ نیستند. چرا اینقدر پافشاری میکنی  
که به آنها انگ بچسبانی؟

پی‌پرو نیستند؟

رودریگو قسم میخورم.

پی‌پرو کاش حق با تو بود. اما (مکت) چرا نمیخوری؟  
(خودش مینوشد) تا گرم نشده باید کلك همه بطریها  
را بکنیم.

رودریگو (در حالیکه توی لیوانش آبجو میریزد) باور کن پی‌پرو،  
سوء تفاهم شده.

پی‌پرو اگر واقعاً سوء تفاهم باشد من کمک میکنم تا  
برطرف شود.

رودریگو البته که سوء تفاهم است. البته که باید کمک کنی. سوء  
ظن تو کاملاً بیخود است.

پی‌پرو البته، البته. مخصوصاً که دوستان زیادی هم توی  
اداره امنیت ملی دارم که میتوانند بما کمک کنند.  
خودت میدانی که، مگر نه؟

رودریگو آره، خیلی از تو ممنون میشوم اگر قضیه را از  
دوستان هم‌جو یا بشوی. اینطوری نگرانی همه‌مان  
رفع میشود. نمیدانی آنشب که از پارک رفتم خانه،  
چه جهنمی راه انداختم. شام را برای همه کوفت  
کردم. کمر بندم را باز کردم و افتادم به جانشان.

سوفی را انداختم زیر لگد، کلود را گرفتم زیر شلاق. آنارا بستم به فحش خواهر و مادر. رسوائی کامل! همه‌اش بخاطر سوء تفاهمی که توی پارک پیش آمده بود. اینست که می‌گویم حتماً از دوستان در این مورد جو یا بشوی تا خیال همه‌مان راحت بشود.

پی‌پرو

(خیره شده بمخاطب) همینکار را هم کردم رودی. یعنی جو یا شدم، درست فردای همان شبی که با فحش و فضیحت توی پارک از من جدا شدی. برای همین بود که به خانقات تلفن زدم تا بیائی اینجا.

خوب تقصیر خودت بود. بیخود و بیجهت عصبانیم کرده بودی، و گرنه...

رودریگو

نتیجه‌اش می‌دانی چی شد؟

پی‌پرو

چی شد پی‌پرو؟

رودریگو

باعث شد که سوءظنم از بین برود.

پی‌پرو

دیدم، نگفتم! خوشحالم که...

رودریگو

علتش هم این بود که اصلاً بیخودی شك داشتم.

پی‌پرو

واقعاً هم که بیمورد بوده. خوشحالم که قضایا روشن شد.

رودریگو

من بیشتر از تو خوشحالم. چون بهر حال ممکن بود

پی‌پرو

اشتباه بکنم. آنوقت هیچوقت خودم را نمی‌بخشیدم.

منکه از همان اول بهات گفته بودم نظرت اشتباه

رودریگو

است.

ولی نظرم اشتباه نبود.

پی‌پرو

نبود؟

رودریگو

پی‌یرو      نه‌رودی، نبود. بعد از اینکه خوب جو‌یا شدم، شکم  
تبدیل به یقین شد.

رودریگو      چه می‌خواهی بگوئی؟

پی‌یرو      می‌خواهم بگویم که دخترهای تو سرخ‌اند.

رودریگو      دروغ است!

پی‌یرو      دوتا سرخ واقعی پسر، متوجهی؟

رودریگو      دروغ است، دروغ محض!

پی‌یرو      چرا، چرا! از واقعیت فرار نکن. منطقت کجا رفته

پسر، ها؟

رودریگو      پس تو رفتی جاسوسی شان را کردی؟ جاسوسی دوتا

بچه را؟

پی‌یرو      توهم که مثل سرخها حرف می‌زنی. من اگر بروم و

ته و توی قضیه دوتا خائن به مملکت را در بیاورم،

اسمش جاسوسی است، ها؟ چرا؟ چون دخترهای تو

هستند؟ برای همین جاسوسم؟

رودریگو      خائن به مملکت؟

پی‌یرو      درست همین چیزی هستند که گفتی. تو که من را

میشناسی رودی، هرکاری که برای اسپانیا لازم باشد

انجامش می‌دهم. ملاحظه هیچکس و هیچ چیز را هم

نمی‌کنم.

رودریگو      ولی کاری را که کردی، اسمش جاسوسی است. از

روی غرض هم اینکار را کردی.

پی‌یرو      اشتباه میکنی پسر. هیچ غرض و مرضی توی کار نیست.

مصالحت اسپانیا در بین است. بخاطر اسپانیا رودی،

فقط همین .

بخاطر اسپانیا یا خودت؟

نه، انصافت کجا رفته! بگذار چیزی را برایت تعریف کنم . پسرم بنیفاس ، آنموقعها که دوازده سیزده سالش بود، یکدفعه نمیدانم سرچه موضوعی به دستگاه فحش داد. بی معطلی خواباندم توی گوشش . طوری که دهنش پر خون شد. حتی وقتی هم که دیگر برای خودش مردی شده بود، باز نمیدانم سرچه موضوعی (مکت) فکر می کنم سر محاکمه چندتا باسکی بود (مکت) آره سر همین بود (مکت) بهر حال سربك همچین موضوعاتی بددهنی کرد. حتی ایندفعه مستقیماً به خود «رهبر» فحش داد. میدانی چکار کردم؟ همان کار را. خواباندم توی گوشش .

(صدای ضربه‌ای از بیرون: شترق!)

صدای بنیفاسیو : این آخرین بارت باشد که بطرف من دست دراز میکنی پدر. دفعه دیگر تحمل نمی کنم )  
حسابی یکه خورده بود. فکر نمی کرد اینطوری نوکش را بچینم. ولی من به اش گفتم که اگر بشنوم بیرون از چهاردیواری خانه ، یاتوی هر جمع دیگری بازهم از این گه‌ها بخورد ، نه تنها پوزه اش را خرد می کنم ، بلکه حتی معرفیش می کنم به پلیس . میفهمی ؟

(صدای فریاد بنیفاسیو از بیرون : لازم نیست خودت

---

۱ - Caudillo لقبی برای ژنرال فرانکو و بمعنای رهبر . مثل لقب

فوهرر (پیشوا) برای هیتلر و لقب دوچه (رئیس) برای موسولینی و غیره . م

را بمن بشناسانی پدر! من بیست سال است که پسر توام. خوب می دانم که زیر سایه چه دیوی دارم نفس می کشم. فضای این خانه بوی گند گرفته، مرد! باعثش هم افکار و رفتار شرم آور تو است. از وقتی که مادرم مرده، تو از بدهم بدتر شدی. تبدیل شدی به يك هیولای دائم الخمر. هیچکس نمی تواند تحملت کند، حتی من که پسر ت هستم. تو همه چیزت مسخ شده. از همه چیزت بوی جهنم می آید. تو این خانه را تبدیلش کرده ای به يك اسپانیای کوچک، يك اسپانیای کوچک با همه کثافات موجود در اسپانیای بزرگ. این دیگر جهنم در جهنم است. من شاید نتوانم از اسپانیای بزرگ دل بکنم، اما از این جهنم کوچک می توانم. همین کار را هم می کنم. همین الان! دیگر حاضر نیستم حتی یک دقیقه توی این آشغال دانی بمانم. تو دشمن منی، نه پدر من. من با دشمنهایم می جنگم، بهر قیمتی. لعنت به شما!

صدای چند گام شتابناک و صدای شدید دربی که محکم بهم کوبیده می شود)

و واقعاً هم دیگر بخانه برنگشت. سربند همان قضیه بود که قهر کرد و از روزاز رفت به ویزکایا. حالایش هم، با آنکه تنها پسر است و بیشتر از همه کس دوستش دارم، اگر بشنوم باز پایش را کج گذاشته، از تقصیرش نمی گذرم. می دهمش دست پلیس. فکر میکنی اگر لازم باشد، نمیکنم؟ چرا، خوب هم میکنم. حقش هم همینست. اسپانیا برای من همه چیز است. همه چیز



منهم برای اسپانیاست. منی که بانیفاس، بایکتا پسر،  
با پسر تنی خودم این کار را حاضرم بکنم، آنوقت  
میخواهی گناه دختر تعمیدی ام را نادیده بگیرم. ها پسر،  
چنین توقعی از من داری؟

(سکوت ممتد)

رودریگو چیزی را که راجع به تحقیقات گفتی، حقیقت که

نداشت پی بر، همینطور الکی گفتی، اینطور نیست؟  
واقعاً اینطور فکر میکنی؟ الکی؟

رودریگو فکرمی کنم خواسته‌ای سر بسرم بگذاری.

پی پرو رودی بیچاره! دخترهایت باندازه کافی سر بسرت

گذاشتند. دیگر جایی برای من نمانده.

رودریگو آنها بچه‌اند پی بر. دوتا دختر بچه بی شعور. کارشان را

نباید جدی گرفت.

پی پرو خودشان که خلاف اینرا نشان دادند. نشان دادند که

برعکس ظاهرشان، چندان هم بچه نیستند. تسوی

کارشان هم خیلی جدی‌اند.

رودریگو ولی تو که میدانی بچه‌اند پی بر. خودت از همه چیزشان

خبر داری.

پی پرو جاییکه تو خودت از هیچ چیزشان خبر نداری، من

داشته باشم؟

رودریگو آخر خبری نبوده، خودت هم که اینرا میدانی لعنتی!

پی پرو من فقط میدانم که سوفی، تازه توی این خط افتاده.

می‌شود گفت که دلیلش بی شعوری او بوده. اما کلودیا،

اوه! این یکی یک چیز دیگر است!

- رودریگو      یعنی پاك نیست ؟
- پی پرو      پاك ؟ چی داری میگوئی رودی ؟ فعال است، یکی از  
فعالترینشان .
- رودریگو      یکی از فعالترین کی ها ؟
- پی پرو      معلومست ، خرابکارها !
- رودریگو      کلود ... ؟
- پی پرو      آره پسر. يك سرخ دو آتسه است . آنقدر سرخ که  
حتی چشم راهم میزند. تو چطور اینهمه مدت متوجهش  
نشدی .
- رودریگو      دست بردار پی پرو! يك دختر بچهٔ محصل چه فعالیتی  
می تواند داشته باشد؟
- پی پرو      از من میپرسی ؟ برو از خودش بپرس که چه فعالیت‌هایی  
می تواند داشته باشد؟
- رودریگو      اگر دلش هم بخواید نمی تواند. آخر کجا؟
- پی پرو      توی کالج. آره توی کالج . مگر کالج برای این جور  
خرابکاریها بدجائی است؟
- رودریگو      یعنی بین يك مشت بچهٔ محصل فسقلی ؟ امکان ندارد!
- پی پرو      اوه ، تو را خدا اینقدر بچه بچه راه نیانداز پسر. کلود  
همه اش سه چهار سال از پسر من کوچکتر است، کجایش  
بچه است ؟
- رودریگو      هنوز به سن قانونی هم نرسیده پی پرو، چطور میگوئی  
بچه نیست ؟
- پی پرو      سرخ بودن يك بیماری است رودی ، يك بیماری  
خطرناك و لاعلاج . چه ربطی به سن و سال آدم دارد .

آدم خودش که مرض را انتخاب نمی کند، مرض است  
که آدم را انتخاب می کند. فقط کافی است که کمی  
بی احتیاط باشی ، آنوقت زرتی، مبتلایش می شوی.  
ولی او برای مبتلا شدن به این جور مرضها ، هنوز  
خیلی جوان است .

رودریگو

منطق داشته باش پسر! عقلت کجا رفته ، ها؟ طوری  
حرف میزنی که انگار تابحال يك سرخ جوان ندیدی.  
خوب کلود توهم يك سرخ هفده ساله است ، این  
کجایش عجیب است؟

پیرو

(به نجوا) کلود من ! (سکوت) بفرض هم که توی  
کالج فعالیتی داشته ، همه جوانها از این فعالیتها دارند.  
اینکه چیزی را ثابت نمیکنند.

رودریگو

واقعاً نمیکنند؟

پیرو

نه ، چکار کرده ؟ بگو! شعرهای لورکا<sup>۱</sup> را خوانده؟  
کنفرانس داده ؟ انشای بودار نوشته ؟ چکار کرده  
آخر؟

رودریگو

فعالیت دختر تو تنها به کالج مربوط نمیشود رودی .  
از من بشنو . دختر تو يك پایش توی اتحادیه کارگران  
است و يك پای دیگرش توی سندیکای معدنچی ها.

پیرو

---

۱ - Federico Garcia Lorca شاعر و درام نویس پر آوازه اندلسی،

که بخاطر شیوه زندگیش ، آثارش و مرگش ، «به شاعر خون» شهرت دارد. در ۱۹  
اگوست ۱۹۳۶ (در خلال جنگ داخلی اسپانیا) بجرم آزادیخواهی و مبارزه در  
راه جمهوری ، در خانه دوستش در گرانادا (قرناطه) دستگیر شد . فالانژیستهای  
فرانکو پس از آنکه وادارش کردند تا قبر خودش را بادستهای خودش حفر کند ،  
تیربارانش کردند. م

رودریگو      مزخرف است !  
 پی‌رو      دختر تو یکی از فعالترین پیکهای «فوآ» است ...  
 رودریگو      فوآ؟ مزخرف است !  
 پی‌رو      فعالیت کلودیای تو یکی دو تا نیست .  
 رودریگو      همه این حرفها مزخرفاتی است که تو از توی شکمت  
                  در آوردی .  
 پی‌رو      ای مریم مقدس ! بسرت زده ؟  
                  (سکوت)  
 رودریگو      تو این چیزها را از کجا فهمیدی؟ از دوستانهایی که توی  
                  اداره امنیت داری ؟  
 پی‌رو      طبیعی است، پس از کجا میخواستی بدانم ؟  
 رودریگو      با این حساب، پس آنها هم تمام این چیزها را میدانند،  
                  مگر نه ؟  
 پی‌رو      مسلم است ، خودشان بمن گفتند. مگر متوجه نیستی،  
                  هاپسر ؟  
 رودریگو      اگر خودشان همه این چیزها را در مورد کلود میدانند،  
                  خوب ، پس چرا تا بحال آزادش گذاشتند ؟ به لطف  
                  رفاقت تو؟ ملاحظه کی را میکنند ؟  
 پی‌رو      هی ، گوش کن پسر . . . !  
 رودریگو      تو گوش کن پی‌رو! خودت خوب میدانی که هر کدام  
                  از این فعالیتها به تنهایی کافی است تا آدم را معلق  
                  کنند . پس اداره امنیت چرا مأمور نمیفرستد که

1- FUA (F.U.A) Federacion Universitaria  
 Espanola      (فدراسیون دانشجویان چپ)

دستگیرش کنند؟ چرا پی‌یر؟ مگر کارشان همین نیست؟  
ای رودی بی‌عقل! هیچ فکر نمی‌کردم تو اینقدر صاف  
و ساده باشی! خوب قضیه روشن است. شاید باین  
دلیل است که هنوز مدارك کافی جمع نکردند.

پی‌یرو

اگر هنوز مداركشان کافی نیست، یعنی که هنوز مطمئن  
نیستند. و اگر هنوز مطمئن نیستند، پس چرا چنان  
مزخرفاتی را راجع به او به تو گفتند؟

رودریگو

من از کجا بدانم چرا؟ شاید منتظرانند سربرزن‌گاه  
مپش را بگیرند، یعنی وقتی که دیگر نتواند حاشا کند و  
مجبور بشود اطلاعات بیشتری به‌اشان بدهد. احتمالش  
نیست؟

پی‌یرو

دلایلت قانع‌کننده نیست پی‌یر. داری آسمان‌ریسمان  
می‌بافی.

رودریگو

جروبحث‌الکی نکن رودی، ازمن بشنو. اینها دلایل  
من نیست، دلایل اداره امنیت است. این دلایل باید  
آنها را قانع کند، نه تورا. منطقت کو، هاپسر؟  
(سکوت)

پی‌یرو

تازه، ازهمه این حرفها گذشته، من خودم چیزهایی  
راجع به فعالیت‌های مخفی کلودیا کشف کردم که اداره  
امنیت هنوز بوئی ازشان نبرده. کافیت مدارك کم را  
در اختیارشان بگذارم تا بقیه‌اش را بچسبند.

چه مدارك کی؟

رودریگو

مدارك زیاد!

پی‌یرو

خوب، به منم بگو. چه مدارك کی؟

رودریگو

- پی‌پرو دست بردار پسر! بگویم که چه بشود، بروی همه کارها را خراب کنی؟
- رودریگو کدام کارها را خراب کنم؟ اصلاً معلوم هست ...
- پی‌پرو کارهای همه را.
- رودریگو سردر نمی‌آورم پی‌پرو، از منظورت سردر نمی‌آورم. چه نقشه‌ای توی آن کلمه لعنتی ات کشیدی؟ برای کی، من یا کلود؟
- پی‌پرو اینقدر نقشه نقشه نکن. با این اداهایت نمیتوانی کاری بکنی که من احساس گناه کنم. من دارم همان کاری را میکنم که باید بکنم. همان کاری که وظیفه‌ام حکم میکند. آنوقت تو ...
- رودریگو راستی که تو آدم پست و ناجوری هستی پی‌پرو، یک جو دوستی هم سرت نمیشود!
- پی‌پرو واقعاً؟ تو دوستی سرت میشود؟
- رودریگو بله که می‌شود. حداقل بیشتر از تو سرم می‌شود.
- پی‌پرو این چیز است که تو می‌گوئی. از دیگران هم بپرس!
- رودریگو دیگران کی‌ها هستند، تو؟
- پی‌پرو مثلاً یکیش هم من!
- رودریگو بسیار خوب، می‌پرسم! من چه کار غیردوستانه‌ای در حق تو کردم؟
- پی‌پرو واقعاً نکردی؟
- رودریگو کردم؟ بگو! یا الله بگو، چی بوده؟
- پی‌پرو لازم نیست رندی کنی!
- رودریگو (بافریاد) خوب، حرف بزن لعنتی، بگو که چکار

کردم ؟

پی‌رو (عصبی) مگر این تو نبودی که رفتی سر مأموریت ویژه برای من کار شکنی کردی ؟ مگر این تو نبودی که باعث شدی حکم مأموریت را با اسم من ننویسند ؟ غیر از تو کی بود ، هاپسر ، غیر از تو کی بود ؟

رودریگو مأموریت ویژه حق تو نیست . خودت هم این را میدانی .

پی‌رو پس حق کی است، تو؟ همه‌اش تو؟

رودریگو پس بهمین خاطر است که سعی داری برای کلودیا پاپوش بدوزی ، درست حدس زدم؟

پی‌رو صدایت را پائین بیاور پسر!

رودریگو (بی‌اعتنا) علتش همین است ، اینطور نیست ؟

پی‌رو کلودیا يك سرخ است . این چه ربطی به مأموریت ویژه من و تو دارد؟

رودریگو ربطش اینست که من پایم را کنار بکشم . همه سعی و تقلایت بخاطر همین موضوع است .

پی‌رو گوش کن رودی . . .

رودریگو تو گوش کن سرکار دیاز، کورخواندی ! اگر تو کله شقی، منم کله شقم . میخواهی دست و ینبجه نرم کنی؟ حرفی نیست . میخواهی کلودیا را بهانه کنی ؟ باز هم حرفی نیست، بکن . مدارکت را رو کن . به جاسوس-بازیت ادامه بده . هر کاری که از دستت برمیآید بکن .

پی‌رو عاقل باش پسر! گوش کن ببین . . .

رودریگو (برمیخیزد) برو لوش بده ، برو لوش بده حرامزاده ،

## چرا معطلی؟

(لیوان آبجو را بر میدارد و به صورت بی پرو می باشد.  
بی پرو عکس العملی نشان نمیدهد و رودریکوشتابان  
از رستوران خارج می شود.)

«پرد»





پرده چہارم

---

## صحنه

---

اطاقی درخانه پی‌یرو.

پی‌یرو روی صندلی جنبانی نشسته و درحالی‌که تاب  
میخورد ، به نقطه نامعلومی خیره شده‌است .

(سکوت)

صدای ضربه‌هایی که به درب اطاق زده میشود بگوش  
میرسد. پی‌یرو، بی‌آنکه از تاب خوردن بازبایستد:  
بیاتو !

درب پشت سر او باز میشود . رودریگو با سرورویی  
آشفته و غصه‌دار درآستانه درب ظاهر میشود ، و  
همانجا به چهارچوبه درتکیه میدهد.

(بی‌آنکه سر برگرداند) میدانستم که می‌آئی . برای همین  
بود که درحیاط را باز گذاشتم .

پی‌یرو

(ازهمانجا) چرا آن‌کار را کردی پی‌یرو، چرا ؟

رودریگو

نمیخواهی بنشینی ؟

پی‌یرو

رودریگو      چرا زیر قرارمان زدی ، برای چی ؟  
 پی‌یرو      دیگر قراری باقی نمانده بود تا زیرش بزنم یا نزنم .  
 رودریگو      تقصیر من بود ؟  
 پی‌یرو      نبود ؟  
 رودریگو      (جلو می‌آید) منکه به نفع تو کنار رفته بودم . منکه پای  
 قرارمان ایستاده بودم . منکه مأموریت ویژه را برای  
 تو گذاشتم . غیر از این بود ؟  
 پی‌یرو      چه فایده ؟  
 رودریگو      من چه گناهی دارم ؟ مگر من و کیلشان بودم ؟  
 (پی‌یرو همانطور تاب می‌خورد و جوابی نمیدهد)  
 چرا آن کار را کردی پی‌یرو ؟ چرا رفتی لویش دادی ؟  
 (بی‌جواب ، تاب می‌خورد)  
 تو گفتی که اگر من پایم را از مأموریت ویژه بکشم  
 کنار ، تو هم در عوض ، کلود را فراموش میکنی .  
 مگر قرارمان همین نبود لعنتی !  
 پی‌یرو      (بهمان حال) چرا رودی ، قرارمان همین بود . ولی  
 وقتیکه مأموریتی در کار نباشد ، دیگر چه قراری ؟  
 رودریگو      تقصیر من بود که محاکمه خراب شد ؟ تقصیر کلود  
 بود ، هان ؟ بما چه ؟  
 پی‌یرو      بهر حال دختر تو که يك سرخ هست ، نیست ؟  
 رودریگو      من همیشه اینرا به تو گفتم ، باز هم می‌گویم . تو آنقدر  
 رذلی که آدم عفش می‌گیرد حتی بتو فکر کند .  
 پی‌یرو      هم مسلکهای کلود تو ، با آن تظاهرات کثیفشان همه چیز  
 را بهم زدند . آنقدر اغتشاش راه انداختند که سرو

صدای همه را در آوردند . آن کثافتها باعث شدند که دادگاه از اعدام ۹ تا بوگندوی سرخ ، ۹ تا خائن که فقط و فقط مستحق مرگ بودند، صرفنظر کند و بفرستدشان به دادگاه مرکز.

این وسط کلود چه گناهی داشت آخر ؟

رودریگو

این سرخهای مادر قحبه‌ای که تسوی میدانها جمع میشوند و اغتشاش راه میاندازند کی‌ها هستند، غیر از موجودات منحرفی مثل کلودیای نازنین تو؟

پی‌یرو

تو از چی ناراحتی حرامزاده؟ از اینکه ۹ تاسرخ‌جان سلامت بردند یا از اینکه مأموریت ویژه ات بهم خورد ، هان ؟

رودریگو

(پی‌یرو، خاموش، تاب میخورد)

جواب نمیدهی ، هان؟ برایت صرف ندارد؟

(پی‌جواب، تاب میخورد)

واضح است چرا ! اگر اعتراف کنی، آنوقت خودت هم از خودت خجالت میکشی ، اینطور نیست؟

(جوابی نمی‌آید. پی‌یرو کماکان به تاب خوردنش ادامه

میدهد. رودریگو، درمانده، روی کاناپه‌ای در مقابل

او می‌نشیند)

«سکوت ممتد»

تو کی خبردار شدی ؟

پی‌یرو

حوالی ظهر، توی پایگاه .

رودریگو

من از دیشب میدانستم که صبح دستگیرش میکنند .

پی‌یرو

پس چرا چیزی بمانگفتی؟ چرا هیچ اشاره‌ای . . .

رودریگو

بی پرو      که چکار کنید ، قایمش کنید ؟ اینکه کارش را بدتر  
می کرد ، هاپسر ، نمیکرد؟

رودریگو      حداقل توی پایگاه که میتوانستی من را در جریان  
بگذاری .

بی پرو      من صبح توی پایگاه نبودم ، رودی .

رودریگو      (با فریاد) پس کدام گوری بودی لعنتی ؟ رفته بودی

نتیجه شاهکارت را تماشا کنی ؟

بی پرو      نه رودی ، باور کن ، اینطور نبود. دنبال کار دیگری  
بودم .

«سکوت ممتد»

رودریگو      صبح توی راه کالج گرفتندش . بمحض اینکه از  
اتوبوس مدرسه پیاده شد.

(از بیرون ، صدای خوش و بش و گفت و شنود محصلین ،

برزمینه صدای کار کردن موتور اتوبوس مدرسه ،

بگوش میرسد. سروصداها حاکی از پیاده شدن محصلین

از اتوبوس است.

صدای آمرانه ای شنیده میشود : کلودیا واله را ؟

صدای کلودیا : بله ، خودمم .

صدای مأمور به سایرین : شماها بهتر است بروید سر کلاستان بچه ها ،

اینجا جمع نشوید. بفرمائید!

صدای کلودیا : یعنی چه؟ موضوع چی است؟

سروصدای بچه ها رفته رفته محو میگردد و اتوبوس

مدرسه نیز براه می افتد و دور میشود.

صدای مأمور : از این طرف خواهش میکنم.

صدای کلودیا : کجا ؟ برای چی؟

صدای مأمور : زیاد طول نمی‌کشد خانم والد را، فقط چند تا سؤال.  
 صدای کلودیا : ولی من دیرم می‌شود، کلاس دارم.  
 صدای مأمور : خواهش می‌کنم خانم. مقاومت نکنید.  
 صدای کلودیا : مقاومت؟ برای چی؟ شما کی هستید؟  
 صدای مأمور : گارد امنیت ملی. بفرمائید برویم.  
 صدای کلودیا : ولی من باشما نمی‌آیم.  
 صدای مأمور : بگیرید و بیاندازیدش توی ماشین.  
 صدای کلودیا : چکار می‌کنید، ولم کنید وحشی‌ها!  
 صدای مأمور : صدایش را ببر!

صدای کلودیا : (در حال تقلا و کشمکش) ولم کنید جانی‌های...  
 کلامش قطع می‌شود. صدای کشمکش مختصر، باز و بسته شدن درب ماشین و سپس براه افتادن اتومبیلی  
 بگوش میرسد)

یکی از معلم‌های کالج تلفن زد به آنها و موضوع را به‌اش خبر داد. آنها هم سعی کرد توی پایگاه با من تماس بگیرد. خلاصه‌اش نزدیک‌های ظهر بود که فهمیدم چی شده (مکت) به دو سه جا تلفن زدم تا ببینم چکار می‌شود برایش کرد.

پی‌رو با کی‌ها تماس گرفتی؟ تو انستند کاری برایت صورت بدهند؟

رودریگو نه. همه‌اش تقصیر تو حرامزاده بود. اداره امنیت هیچی راجع به کلود نمی‌دانست، فقط روی گزارش‌هایی که از تو رسیده بود اقدام کرد. باعثش فقط تو بودی، می‌فهمی؟

- پی پرو      وظیفه‌ام بود پسر. وظیفه هر اسپانیائی وطنپرست همین است. تو بودی، نمی‌کردی؟
- رودریگو      (سکوت ممتد. پی پرو کماکان تاب می‌خورد)  
آنها اذیتش میکنند.
- پی پرو      همینطور است.
- رودریگو      ممکن است شکم‌جاهش بدهند.
- پی پرو      بعید نیست.
- رودریگو      ولی او هنوز بچه است. ممکن است وادارش کنند جرمهائی را قبول کند که اصلاً مرتکب نشده.
- پی پرو      دیگر نه اینطور پسر، گمان نمی‌کنم.
- رودریگو      اگر بیخودی بخواهند بلائی سرش بیاورند، میکشمت پی پرو. مثل يك سگ میکشمت!
- پی پرو      چرا، چون به وظیفه‌ام عمل کردم؟ اینطوری قدردانی میکنی؟
- رودریگو      ولی اگر اذیتش کنند، تو از دست من جان سالم بدر نمی‌گیری، قسم می‌خورم.
- پی پرو      نترس! دیگر اذیتش نمی‌کنند.
- رودریگو      دیگر اذیتش نمی‌کنند؟ دیگر؟ پس یعنی تا حالا هر بلائی بوده سرش آوردند؟
- پی پرو      دست بردار رودی، منطقه کو، هاپسر؟ طوری راجع به اداره امنیت حرف نزن که انگار يك مشت جنایتکار تویش نشسته‌اند! اگر گاهی خشونت بی‌خرج میدهند بمخاطر ضرورت شغلیشان است. تو که خودت باید از همه چیزشان خبر داشته باشی.

کی از چی خبر دارد پی پرو؟ ما از چی خبر داریم؟ حتی نگذاشتند يك لحظه ملاقاتش کنم. حتی نگذاشتند پام را توی اداره امنیت بگذارم. فقط باتلفن به این و آن توانستم از قضایا سردر بیاورم. آنوقت تو میگوئی من از همه چیزشان خبر دارم؟ اوه، نه!

(سکوت ممتد. پی پرو همانطور تاب میخورد)

پی پرو من تا چند ساعت پیش در جریانش بودم. برای خود منم باور کردن اینکه کلودیا سرخ باشد، مشکل بود. برای همین، ماجرایش را دنبال کردم تا مطمئن بشوم.

(صدائی از بیرون، عصبانی و با فریاد.)

صدای بازجو: باچه کسانی تماس داشتی؟ جواب بده!

سکوت

صدای سیلی و ناله درد

: جواب بده! رابط کی ها بودی؟

سکوت

صدای سیلی های پیاپی و ناله درد

: جواب بده توله سرخ!

صدای کلودیا: کسی را نمیشناسم.

صدای بازجو: به نفع خودت است که هر چه را میدانی بگوئی.

سکوت

: بیخود خودت را به دردسر نیانداز احمق. هر چقدر

بیشتر حرف بزنی، جرم خودت را سبکتر می کنی.

صدای کلودیا: چیزی ندارم بگویم

صدای سیلی و ناله درد

: حالا چی؟



## سگوت

: باکی‌ها در تماس بودی؟ حرف بزن جنده خانم!

صدای کلودیا : باجائی در تماس نبودم .

صدای سیلی وناله درد

صدای بازجو : دروغ میگوئی . ما از همه چیزت باخبریم . اینها،

این پرونده‌ای که روی میز من است، می بینی؟ همداش

گزارشات نیست که از کارهای تو بما رسیده .

صدای کلودیا : من کار خلافی نکردم .

صدای سیلی وناله درد

صدای بازجو : این عکس را می شناسی ؟

صدای کلودیا : نه .

صدای سیلی

صدای بازجو : خوب نگاهش کن پتیاره !

صدای کلودیا : نه نمی شناسمش .

صدای بازجو : این یکی را چطور؟

صدای کلودیا : نه ، ولی قیافه اش آشناست .

صدای بازجو : از کجا می شناسیش .

صدای کلودیا : نمی شناسم ، فقط گفتم که قیافه اش آشناست .

صدای سیلی‌های پیاپی وناله درد

صدای بازجو : از کی تا بحال می شناسیش؟

صدای کلودیا : نمیدانم ، بار اولیست که می بینمش .

صدای بازجو : دروغ میگوئی . مدتی است که می شناسیش ،

او رابط بین گروه شما و سندیکای معدن داران بود .

درست نمیگویم ؟

صدای کلودیا : حقیقت ندارد .

صدای سیلی وناله درد

صدای بازجو : مثل بچه آدم راست بگو، و گرنه پوستت رامیگنم.  
صدای کلودیا : چیزی ندارم بگویم.

صدای بازجو : بخودت رحم کن دختر. به بابا و ننه ات رحم کن .  
من پدرت را میشناسم ، آدم خوبی است. کاری نکن  
که آبرویش برود. و ادارم نکن بدهم سر به نیستت  
کنند.

سکوت

: متوجه شدی چی گفتم ، کله خر؟

سکوت

صدای سیلی و ناله

: وقتی ازت سؤال میکنم ، جواب بده توله سگ!

صدای کلودیا : بله ، متوجه شدم .

صدای بازجو : خوب؟

صدای کلودیا : چیزی ندارم بگویم .

صدای بازجو : ای سرخ کثیف خائن حرامزاده!

صدای ضربه های پیاپی و ناله ضعف

: از حال رفت . يك مشت آب پاشید

به صورتش. هر طور شده باید حرف بزندا)

میدانی پسر ، لودادن کاودیا حداقل ابن حسن راداشت  
که ثابت کرد او يك سرخ است . يك سرخ دو آتشف  
خطر ناك . مثل بقیه همپالکیه اش .

(بافریاد) دختر من هیچیش نبود . هر بلائی بود تو  
بسرش آوردی. اگر میخواستی شکستم بدهی، میبایست  
در مبارزه باخودم شکستم بدهی ، نه اینکه از دخترم  
بعنوان يك وسیله استفاده کنی. تو عمداً او را قربانی

رودریگو

- گردی نامرد ترسوا تو مثل زنها جنگیدی .  
 پی‌یرو کی واقعاً این وسط شکست خورده پسر ، ها ؟ فکر میکنی این ماجرا بضرر کی تمام شد؟  
 رودریگو فقط بضرر دخترک بیچاره من !  
 پی‌یرو اشتباهت همین است رودی . تو همیشه استعدادش را داشتی که اشتباه کنی .  
 رودریگو چی شده ؟ از نتیجه کارهایت راضی نیستی ؟ دلت میخواد بیشتر از این شکنجه‌اش کنند ؟ دلت همین را میخواد ، اینطور نیست؟  
 پی‌یرو نه رودی ، دلم این را نمیخواد . (مکث) فکر نمی‌کردم این کار را با او بکنند . دیگر شورش را در آوردند . اما خودمانیم پسر ، دختر نر و پپه‌ای تربیت کردی .  
 رودریگو خفه شو !  
 پی‌یرو خیلی راحت زبانش را باز کردند . آن سرخ کوچولوی تو هم اقرار کرد که فعالیت مخفی داشته .  
 رودریگو نه ، حقیقت ندارد .  
 پی‌یرو چرا ، رودی . خودش همه چیز را گفت . اما آدمهای زیادی را نمی‌شناخت که لو بدهد . تنها توانست سه نفر را که باش در تماس مستقیم بودند لو بدهد .  
 رودریگو یعنی واقعاً با کسان دیگری هم در تماس بوده ؟  
 پی‌یرو نمیدانم ، گفتم که ، ظاهراً فقط سه تای دیگر را می‌شناخت که اسمشان را داد .  
 رودریگو کی‌ها بودند .  
 پی‌یرو نمی‌شناسمشان . ساکن اینجا نبودند . من فقط یکیشان

را می‌شناسم .

کی ؟

رودریگو

تو هم میشناسیش

پی‌رو

کی؟ (مکث) کی پی‌رو؟ سوفی؟

رودریگو

بنیفاس .

پی‌رو

بنیفاسیو ؟

رودریگو

آره ، بنیفاسیو ، پسرمن ؟

پی‌رو

ای خدای بزرگ !

رودریگو

می‌بینی پسر ؟ می‌بینی چه افتضاحی بچه هردویمان را

پی‌رو

چسبیده ؟ رسوائی از این بدتر می‌شود ، هاپسر ؟

(مکث) حماقت کردم که گذاشتم از پیشم برود . باید

حدس می‌زدم که استعداد این‌جور کثافتکاریها را دارد .

کله‌خر نادان !

چه بلائی دارد سرمان می‌آید ، یامریم عذرا !

رودریگو

باور نکردنی است . این سرشکستگی را نمیشود تحمل

پی‌رو

کرد . پسرمن يك سرخ باشد ! پسرمن و يك سرخ !

اصلاً باهم جور درمی‌آید ؟ چطوری نتوانستم بفهمم !

چطوری پای او به ماجرا کشیده شده ؟

رودریگو

اصلش را نمیدانم . فقط میدانم گنج‌های را که کلودیا

پی‌رو

توی کالج داشت بازرسی کردند . تویش يك نامه گیر

آوردند که از ویزکایا برای دخترت رسیده بود . از

همان نامه‌های آشغالی که فقط خرابکارها برای همدیگر

مینویسند (مکث) بالاخره وادارش کردند اعتراف کند

که نامه از طرف کی است . او هم نتوانست بیشتر از

- آن طاقت بیاورد و حقیقت قضایا را گفت .
- مطمئنی که اشتباهی پیش نیامده ؟
- آنها باید مطمئن باشند پسر، نه من . منطقت کو؟
- حالا کجاست ؟
- پسر م ؟ در رفته .
- در رفته ؟
- آره ! همین ثابت میکند که رنگی بوده . احمق کله .
- پوک ! خودش و پدرش را به گه میکشد و در میرود !
- انگار با خارج شدن از ویزکایا ، همه چیز تمام میشود
- (مکت) گیرش میآورند . هر جا که برود ، گیرش میآورند .
- فقط امیدوارم این خانه را بعنوان مخفیگاهش انتخاب
- نکند . دعا میکنم سرو کله اش حداقل این طرفها پیدا
- نشود . چون در آن صورت هیچ نمیدانم که . . .
- «سکوت»
- فکر نمیکنی که کلود خواسته با لودان پسر از تو
- انتقام بگیرد ؟
- یعنی شیطنت کرده ؟ نه ، از کلود بعید است . تازه ،
- مگر میدانست که من توی نخ کارهایش هستم ؟
- بعید نیست که بوبرده باشد .
- تو که به اش نگفته بودی ، هاپسر؟
- از آنشب که زدوش ، دیگر حتی يك کلمه هم با من
- حرف نزد .
- آنا چطور ؟
- او هم چیزی از این بابت نمیدانست .

رودریگو

پی پرو

رودریگو

پی پرو

رودریگو

پی پرو

رودریگو

پی پرو

رودریگو

پی پرو

رودریگو

پی پرو

رودریگو

پی پرو

پس با این حساب هیچ کینه‌ای از من نداشت که بخواهد اینطوری از من انتقام بگیرد (مکث) نه، اگر میخواست دست به یک همچین کاری بزند، از همان اولش میزد، دیگر نمیگذاشت آنقدر اذیتش کنند.

رودریگو

اگر بفهمم کار دبا عمداً اینکار را کرده، از همه گناهانش میگذرم.

پی پرو

بیخود دلت را خوش نکن پسر. این سرخهای بوگندو هرچقدر کله خری که داشته باشند، از این خریتها نمیکنند. تو که دیگر باید شناخته باشی.

رودریگو

ولی اگر اینکار را عمداً کرده باشد، من بعد می پرستمش! حیا کن رودی، از خودت خجالت بکش! بجای این مزخرفات فکر کن ما چه جور پدرهائی بودیم، چه گناهی کردیم که بچه‌هایمان باید اینقدر کثافت از آب دریایند. به این فکر کن پسر!

پی پرو

رودریگو

من میدانی به چی دارم فکر میکنم پی پرو؟ به اینکه دختر من هنوز بسن قانونی نرسیده. فوقش برای چند صباحی میفرستندش دارالتادیب، بعدش هم آزاد میشود. اما پسر تو؟ (برمیخیزد) امیدوارم محکوم به اعدامش کنند (بطرف درب اطاق راه می افتد. به درب نرسیده، برمیگردد) آنوقت بیا و سرگرفتن ماموریت ویژه‌اش با من رقابت کن سرکار دیاز! اگر حکمش را بگیری، دوپست پزتا گیرت می‌آید، دوپست چوق جربنگی، پول خوبی است، نه؟

(درب را باز میکند که خارج شود)

(بدون آنکه سر بر گرداند. همانطور که تاب میخورد) مواظب  
سوفیایت باش رودی . نگذار این یکی هم خراب  
بشود.

(رودریگو خارج میشود)

اسپانیا دیگر قانقار یا گرفته. بعضی از مرصهارا تا وقتیکه  
شروع نشده باشد ، می شود جلوبش را گرفت . اما  
وقتیکه شروع شد ، دیگر هیچکاری بدرد نمیخورد .

(زمزمه میکند)

آه سرزمین مادر!

فاتحه‌ات خوانده شده

چونکه حسابی رنگی شده‌ای !

(همانطور روی صندلی جنبانش تاب میخورد)

«پرد»



## از همین مترجم

منتشر شده است :

- |               |                         |                        |
|---------------|-------------------------|------------------------|
| انتشارات سحر  | میگوئله ارتگا آلواریز   | ۱- از نیمه راه يك صحنه |
| انتشارات درفك | میگوئله ارتگا آلواریز   | ۲- شطرنج يكطرفه        |
| انتشارات نوپا | میلیس سارتوریوس         | ۳- خدا را هجی کن       |
| انتشارات یاور | بنیفا سیوخواکین پاسوداس | ۴- دو مقاله از شیلی    |
| انتشارات سحر  | آماده‌نو مارتی‌نز       | ۵- کنسرو فلسفه         |
| انتشارات سحر  | آماده‌نو مارتی‌نز       | ۶- شدت برخورد          |
| انتشارات سحر  | آنتونیو واسکوئز ریناگا  | ۷- هند دوام            |
| انتشارات سحر  | حسین اقدامی             | ۸- طرح يك نقد          |





انتشارات درفك

۹۰ ریال